قلبهای بیمار

و

مداوای آنها

تألیف: شیخ‌الاسلام ابن تیمیه

تحقیق و تقدیم: محمدزینهم محمدعزب

ترجمه: علی صارمی

فهرست مطالب

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه مترجم:

إن الحمدلله نحمده ونستعینه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور أنفسنا و سیئات أعمالنا،من یهده الله فلا مضل له ومن یضلل فلا هادی له وأشهد أن لا اله إلا الله وحده لا شریک له وأشهد أن محمداً عبده ورسوله ، أما بعد:

فإن أصدق الحدیث کتاب الله وخیر الهدی هدی محمد(ص) وشرالأمور محدثاتها وکل محدثة بدعة وکل بدعة ضلالة وکل ضلالة فی النار .

انسان ازهمان روزی که پا به عرصه وجود گذاشت.، در پی شناخت خود بوده و هست وخواهد بود وچون خداوند این نیاز انسان را می شناخت، از همان آغاز خلقت، فطرتی در او قرار داد تا بوسیله آن به رستگاری برسد. ولی این فطرت نیاز به پرورش و تربیت صحیح داشت از اینرو و خداوند ادیان را برای انسانها به ارمغان آورد. چرخه ی حیات همچنان می گذشت و ادیان و پیامبران الهی (ع) یکی پس از

دیگری می آمدند تا کار به جایی رسید که می بایست آخرین پیامبر برای ابلاغ آخرین وکامل ترین دین ظهور می کرد وباید بشریت،در عبودیت به اوج کمال می‌رسید. رسیدن به ا وج کمال عبودیت و بندگی نیاز به قلبی پاک، صاف و صادق داشت که می بایست زمینه ای برای فرود آمدن ایمان در آن باشد. ولی قلبهای آدمیان آن روزگار به دلیل بت پرستی وگم کردن اصل خویش دچار ظلمت جهل و بی دینی شده و انسانها دچار انحطاط وسرنگونی شدیدی از حیث روحی، روانی واخلاقی شده بودند .

کار به جایی رسیده بود که انسان،فرزند خود را زنده به گور می کرد. فحشا وبی بند وباری به نقطه ی اوج خود رسیده بود. اشاعه ی فحشا افتخار و پاک دامنی نهایت حقارت بحساب می رفت٠ ارزشها ضد ارزش و ضد ارزشها قالب ارزش پیدا کرده بودند٠ ظلمت، جهالت، گمراهی، زشتی، پلیدی، نا جوا نمردی، دروغ، خیانت، تجاوز وغیره بعنوان ارزشهایی در جامعه آن روزگارنمود پیدا کرده بودندو خلاصه انحطاط پشت سر انحطاط٠

در چنین ا وضاع واحوالی لازم بود تا دینی آسمانی نازل می شد وکتابی می آمدو تمام این گمراهیها را از بین می برد، طبعاً این کتاب

می بایست نسبت به کتابهای دیگر آسمانی، محکم تر، پر محتوا تر و پویاتر می‌بود.

ناگهان خداوند از میان همین اقوام جاهل و بدوی، انسانی والامقام و شایسته برگزید، انسانی که بعداً تبدیل به برترین وشایسته ترین مخلوق خدا گردید، انسانی که ازهمه لحاظ به کمال رسیده بود، انسانی که حتی از پدر ومادر نیز دلسوزتر از دایه نسبت به نوزاد مهربانتر و ازخود انسان به انسان نزدیکتر بود و آن کسی جز محمد بن عبدال له(ص) نبود که به پیامبری برگزیده شد وقرآن بر او نازل گردید، دعوت شروع شد، اصلاح، تزکیه، تقوی، تربیت، نصیحت، هدایت، نور، جوانمردی، صداقت، پاکی، احترام، نیکی وصدها خصال نیک دیگر، دوباره معنا پیدا کردند۰ انسان از انحطاط و گمراهی مطلق ،پا به عرصه‌ی حیاتی جدید گذاشت .فطرتها بیدار شد، قلبها رو به پاک شدن حرکت کردند ، دلها به همدیگر نزدیکتر شد و تقوی که بزرگترین ثمره ی ایمان است، در قلبهاریشه دوانید ودوباره چراغ نور وهدایت، شعله ور گردید، انسان دوباره به چرخه حیات واقعیش بازگشت و به سیر زندگی ادامه داد.

اما شیطان همیشه با وسوسه هایش در کمین انسان و در صدد تغییر فطرت انسان و در صدد کاشتن تخم کفر و بی دینی در قلبهابود.

مبارزه مستمر انسان با شیطان از سر گرفته شد و این کشمکش و مبارزه ادامه خواهد داشت.

والسلام علیکم و رحمة الله وبرکاته

علی صارمی

مهاباد / ۱۶محرم۱۴۲۵ه‍.ق

مقدمه محقق

والصلاة والسلام علی أفضل خلق الله سیدالعالمین سیدنا محمد (ص) الصادق الأمین صاحب السیرة العطرة والتزکیة وبعد:

ما، درصدد بیان گوشه‌ای از زندگی عالم و فقیهی از فقهای اسلام هستیم که از تالیفات او در انواع علوم دینی مثل تفسیر و حدیث و فقه،کتابخانه های بزرگی تشکیل یافته است.

این عالم کسی نیست جز شیخ الاسلام، ابن تیمیه (احمد بن عبدا لحلیم بن عبدالسلام) که در زمان حکومت ظاهر به دنیا آمد،در آن هنگام ظاهر حکومت مصر وشام را در اختیار داشت وابن تیمیه دوران بچگی را درسایه حکومت ظاهربه سربردو زمانیکه ظاهر در یبرس فوت کرد، ابن تیمیه نوجوانی نیرومند بود.خانواده‌ی ابن تیمیه در منطقه‌ی حران زندگی می‌کردند وابن تیمیه به عالم بودن ودینداری و مهارت در عقیده وفقه معروف گردید وبه ریاست فقهی در منطقه‌ی حران منصوب شد. وپدر بزرگش هم ازپیشوایان و فقها بود.

علامه شمس الدین الذهبی می‌گوید: «شیخ الاسلام ابن تیمیه به من گفت که شیخ ابن مالك می‌گوید: خداوند فقه و علوم دینی را برای مجدالدین ا بن تیمیه (جد ابن تیمیه) چنان رام کرده است که آهن را

برای داود (ع) نرم کرده بود». ابن تیمیه گفت که پدر بزرگم مجد الدین کمی تند خو وعصبانی بود، یک بار تعدادی از علماء از اوپیرامون مسئله‌ای سوالی کردند، پدربزرگم به آنها گفت که برای این مسئله شصت راه وجود دارد ، سپس شروع کرد یکی پس از دیگر به ارائه‌ی آنها تا اینکه، علمای حاضر، خسته شدند و گفتند بس است دیگر مشمار واز هوش وذکاوت منحصر به فرد پدربزرگم مات ومهبوت شده بودند۰ جد ابن تیمیه در سال ۶۵۲ هـ ق دار فانی را وداع گفت.

و از مشهورترین تألیفات وی کتاب (منتقی الاخبار) است که در این کتاب احادیث مربوط به ابواب مختلف فقهی راجمع آوری نموده است . و عاالم یمنی، محمد بن علی الشوکانی ،برآن شرحی به نام (نیل الاوطار)نوشته است ۰نیل‌الاوطار کتابی است که مکان بلند ورفیعی را در میدان علم وتدریس به خود اختصاص داده است زیرا این کتاب در خلاصه‌گویی وشیوایی در ترتیب و ارائه بحث‌ها عمق و وسعت نظر نویسنده حاوی زیبائیهای فراوان است.

اما، پدر ابن تیمیه، شیخ شهاب الدین عبدالحلیم بن تیمیه فردی عالم، محدث واز فقهای حنبلی وصاحب درس وافتاء بود . وایشان ازمنطقه ي حران به دمشق رفت وبه تدریس در دانشگاه اموی که

درآن زمان، مرکز علماء ومدرسان بزرگ بودمشغول شد. دانشگاه اموی جایی نبود که هر عالم ومدرس بتواند درآنجامشغول تدریس بشود. درسهای شیخ شهاب الدین ازاین نظرامتیاز وبرتری نسبت به درسهای دیگران داشت که ایشان بدون مقدمه چینی و ازحفظ وبدون کمک گرفتن از کتابها مشغول تدریس می شد،وفقط برحافظه اش وآنچه که به یاد داشت تکیه می‌کرد. ریاست دارالحدیث السکریه را درقصاعین به عهده گرفت و درهمانجا ساکن گردید و در سال ۶۸۲ هـق وفات کرد.

در چنین خانواده و فضائی ابن تیمیه با تلاش و پشتکار فراوان شروع به خواندن علوم کرد. چنانکه مورخان، علما وفقهای عصرش در مورد او می گویند: که ایشان با وجود اینکه سن وسال کمی داشت، مثل بچه های دیگر مشغول بازی وسرگرمی نمی شد ووقتش را دراینگونه امورات به هدر نمی داد٠ولی با این وجود، ایشان به درس خواندن و یادگیری علم مشغول بودند. همواره از زندگی مردم وجامعه آگاه بود، وبه تمدن وعادات و مرام مردم کاملاً آگاه بود. و از تألیفاتش این چنین استنباط می‌شود که ایشان دارای وسعت نظر، تفکر و اندیشه در زندگی فردی و اجتماعی بودند. هیچگاه دوری ازمردم

وگوشه نشینی وفقط محوشدن درعلم را اختیار نکرد بلکه در بین مردم می زیست.

ابن‌تیمیه علوم‌زمان خود را به ترتیب خواند وتوجه خاصی به زبان عربی داشت تا اینکه درعلوم صرف ونحووبلاغت به مهارت وتبحر رسید. و دراین راستا با نظری عمیق و ذهنی کاوشگر توجه زیادی به خواندن کتاب سیبوبه کرد. و همراه یادگیری علوم دینی به فراگیری کتابت، ریاضی و ورزش نیز روی آورد۰ ودرخواندن علوم دینی به فقه،اصول،فرایض،حدیث ، عقاید، فرق شناسی وتفسیر اهمیت زیادی می داد وفقه حنبلی را نیزازپدرانش به ارث برده بود۰ابن عبدالهادی در مورد ابن تیمیه می گوید: تعداد استادانی که ابن تیمیه نزد آنها درس خوانده است به دویست نفرمی رسدوچندین دفعه مسند امام احمد وکتب سته را به درس خوانده است۰ابن تیمیه علاقه ودلبستگی زیادی به تفسیر داشت وعلم تفسیررا از همه‌ی مردم بیشتر می‌پسندید. تاجایی که بیش از ۱۰۰ کتاب در بحث تفسیر قرآن خوانده است.

تالیفات ابن تیمیه که از ۱۳۰۰ جلد میگذرد، به خاطرتعمق زیاد در اصول دین و علاقه ی وافر به تفسیرآیات قرآن، و دارا بودن اسلوب علمی در بیان مطالب، توانایی کافی در علم لغت، بلاغت و خطابه و ادب وشجاعت دارای امتیازات ویژه می‌باشند.

چنان که یکی از شاگردانش به نام سراج الدین درباره‌ی او می‌گوید: «زمانی که بر اسب سوار می‌شد با نهایت دلیری وشجاعت، صفوف دشمن را می‌شکافت و استوار و مقاوم بر اسب می‌نشست و به خاطر یورشهای زیادی که به دشمن می‌برد او را شکست می‌داد و در میدان جهاد در صف دشمن آنچنان فرو می‌رفت مثل کسیکه از مرگ نمی‌ترسد». ابن تیمیه در بیستم ذی القعده سال۷۲۸ هـ ق و پس از تحمل مصیبتهای زیادی در راه دعوت الی الله از جمله، چندین بارزندانی شدن، چشم از جهان فرو بست ودار فانی را وداع گفت.

ابن تیمیه ازبزرگان فکر و اندیشه‌ی سلفی وصاحب مدرسه‌ی تجدید و احیای توحید وابطال عقائد وآداب و رسومات جاهلی و خلاف اسلام، می‌باشد کتابچه حاضر که یکی از تالیفات ایشان است، ارائه می‌گردد. به امید اینکه مورد قبول درگه حق، واقع شود.

أسال الله العون والتوفیق فی خدمة العلم والإسلام

د/محمد زینهم عزب

القاهرة ۱۴۱۰هـ.ق / ۱۹۸۹م

فصل اول

بیماریهای قلبی و درمان آنها

إن الحمدلله نستعینه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سیئات أعمالنا، من یهده الله فلامضل له ومن یضلل فلا هادی له، وأشهدأن لاإله إلا الله وحده لاشریک له، وأشهد أن محمداً عبده ورسوله صلی الله علیه وعلی آله و أصحابه و سلم تسلیما.

خداوند درمورد منافقین می‌فرماید: (**فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمْ اللَّهُ مَرَضًا**): (دردلهایشان بیماری- حسودی و کینه‌توزی با مومنان- است وخداوند بیماریشان را افزایش می‌دهد (بقره/۱۰).

(**لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ**) :(این وسوسه های شیطانی ـ وایجاد مشکلات در راه دعوت آسمانی توسط مخالفان برنامه های الهی ـ بدان خاطر است که خداوند می خواهد آنها راآزمایش کسانی سازد که در دلهایشان بیماری نفاق ریشه دوانده است وآزمون کسانی کند که سنگین دل — از کفر وضلال — سنگ‌دل هستند) (حج/۵۳) .

(لَئِنْ لَمْ یَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِی الْمَدِینَةِ لَنُغْرِیَنَّکَ بِهِمْ ثُمَّ لاَ یُجَاوِرُونَکَ فِیهَا إِلاَّ قَلِیلاً) (اگر منافقان و بیماردلان وکسانی که در مدینه باعث اضطراب می‌گردند از کار خود دست نکشند تورا بر ضد ایشان می‌شورانیم و برآنان مسلط می‌گردانیم، آنگاه جز مدت اندکی در جوار شهر مدینه نمی‌مانند –بلکه در پرتو شوکت اسلام ازآنجا رانده می‌شوند) (احزاب/٦۰)۰

(وَلاَ یَرْتَابَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَلِیَقُولَ الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْکَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلاً) (واهل کتاب ومومنان ـ درباره ی حقانیت این کتاب آسمانی ـ تردید به خود راه ندهند وکسانی که در دلشان بیماری نفاق است وکافران بگویند : خدا مثلا از بیان چنین عددی چه می خواسته است) (مدثر/۳۱).

(قَدْ جَاءَتْکُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِی الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِینَ) : (ای مردمان از طرف خدا برای شما اندرزی ـ جهت رهنمود زندگی ـ و درمانی برای چیزهایی که در سینه‌ها است ـ همچون کفر، نفاق،کینه، ستم و دشمنی ـ آمده است و هدایت و رحمت برای مومنان است) (یونس/۵۷).

(وَنُنَزِّلُ مِنْ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلاَ يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلاَّ خَسَارًا) : (ما آیاتی ازقرآن را فرو می‌فرستیم که مایه‌ی بهبودی ـ دلها از بیماری ـ ورحمت برمؤمنان است ولی بر ستمگران جز زیان نمی‌افزاید) (اسراء/۸۲).

(وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ(۱۴)وَيُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ) :(وـ با فتح وپیروزی مومنان بر کافران ـ سینه‌های اهل ایمان را شفا می‌بخشد وکینه را از دلهایشان بر می‌دارد. (توبه/١٤و١٥).

بیماری جسم

بیماری جسم، نقطه‌ی مقابل صحت وسلامتی آن است و طبیعی است که بیماری، قوای طبیعی بدن را فاسد می کند واز بین می برد مانند: فاسد شدن قوای مدرکه، بدینصورت که کاملا″از بین بروند مانند نابینا شدن و لال شدن. یا کاملاً از بین نروند، ولی به گونه ای باشند که چیز ها را وارونه ببینند و احساس نمایند. مثلاً شیرین را تلخ وتلخ را شیرین درک کنند. ویا چیزهایی را که در عالم خارج وجود ندارند به ذهن خطور کندکه وجود دارند. ودر این راستا ذهن و ادراکات بشری دچار هرج ومرج و تداخل بشود.

و نمونه‌های دیگری از فاسد شدن حرکت طبیعی بدن، ضعیف شدن دستگاه هاضمه وگوارش و ناپسند داشتن غذاهای سالم ومورد نیاز بدن و دوست داشتن چیزهای مضر برای بدن را می‌توان نام برد که اینگونه بیماریها باعث رنج فراوان برای جسم آدمی می‌شوند. ولی با وجود اینگونه بیماریها، بدن کاملاً نابود نمی‌شود بلکه به سبب مختل شدن حرکت ارادی آن، دردهایی به سبب فساد کمی یا کیفی نصیب بدن می‌شود. وفساد کمی ممکن است به خاطر نقصی باشد که با خوردن غذا رفع شود ویا بخاطر زیادتی باشد که با استفراغ و کم خوری رفع گردد اما فساد کیفی ممکن است به خاطرعوامل بیرونی مثل سردی یا گرمی باشد که با به اعتدال رساندن آنها می‌توان آنرا مداوا کرد.

و همچنین با بیماری قلب ، نیز نوعی فساد در قوای فکری و ارادی فرد پدید می آید. و برایش شبهاتی پیش می آید که حق را نمی بیند و یا آنرا وارونه می بیند به گونه ای که حق را زشت پنداشته، باطل را دوست می دارد اینجاست که نزد او حق، قالب باطل وباطل قالب حق را پیدا می کند و محاسبات او در مورد تمام مسائل، اشتباه ووارونه درمی آیند. به همین خا طراست که برخی «مرض

القلب» را به تردیدها و گمانها تفسیر کرده‌اند، مثل تفسیر مجاهد[1] و قتاده [2] از این فرموده خداوند که می فرماید:

(فی قلوبهم مرض) : «در دلهایشان مریضی است»

یعنی در دلهایشان شک، تردید و گمان وجود دارد وگاهی به شهوت زنا تفسیر کرده‌اند، مثل تفسیر این فرموده‌ی خداوند که می‌فرماید:

(فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ) (احزاب/۳۲) : پس طمع می کند آنکه در دلش مریضی است.

یعنی در دلش حب زنا وجود دارد۰ چنانکه الخرائطی کتاب «**اعتلال القلوب**» را در مورد بیماری شهوت نوشت. خلاصه اینکه بیمار، همواره در معرض نابودی است . گرما و سرمای اندک او را از

---

[1] *مجاهد : مجاهد بن جبیر ابو الحجاج المکی المخزومی ، ۳۰ بار قرآن را نزد عبدالله بن عباس خوانده است . متولد سال ۲۱ هـ.ق و در حالت سجده در سال ۱۰۰ هـ. ق دافانی را وداع گفت .*

۲۰قتاده: قتاده بن دعامهٔ السوسی ابوالخطاب البصری،درسال ۶۰ه۰ق متولد شد ودرسال ۱۱۷ه۰ق دارفانی را وداع گفت۰مجاهدوقتاده هردو ازشاگردان برجسته ی عبدالله بن عباس(رض) بودند۰

پا در می‌آورد . و انسان بیمار از صحت و توانایی که انسانهای سالم و قوی از آن برخوردار می‌باشند، برخوردار نیست.

صحت وسلامتی به وسیله‌ی عواملش حاصل می شود وبا اضدادش از بین می رود و عوامل مریضی،مرض را قویتر می کنند ولی با مداوا بیماری از بین می رود٠پس زمانی که عوامل بیماری پیدا شد فرد بیمار می‌شود و بیماری او شدت پیدا می کند و قوای جسمی‌اش تحلیل می‌رود تا جایی که فرد نابود می‌شود. اما اگرمداوا بشود، به تدریج بیماری او از بین می رود.

بیماری قلب

این نوع بیماری در قلب و روان انسان بوجود می آید،مثل خشم ، کینه و نفرت نسبت به دشمنی که بر تو مسلط شده است. و اینموارد ، قلب را به درد می آورد٠خداوند می فرماید :

(وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ(۱۴)وَيُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ): خداوند سینه‌های ایمان‌داران را شفا می‌دهد و خشم و نفرت را از دلهایشان می‌زداید). (توبه/١٤و١٥)

پس شفایافتن ایمان داران باازبین رفتن دردها ورنجهاازقلوبشان حاصل می‌شود. مثلا" می‌گویند: خشم، غضب و نفرت فلانی شفا یافت. ویا در قصاص قاتل، اولیای مقتول شفا حاصل کردند. و یا مثالهایی مانند اینها، در اینجا شفا یافتن یعنی شفا یافتن قلب و روان انسان از غم، اندوه، خشم، غضب و نفرتی که دردرون او حاصل شده است.

همچنین تردیدها و جهالت، قلب آدمی را به درد می‌آورند. پیامبر(ص) می‌فرماید: «**هلا سالوا اذ لم یعلموا؟ فان شفاء العی السوال**» :(چرا اگرنمی‌دانند سوال نمی‌کنند؟ زیرا شفای نادانی و جهالت پرسیدن است). وکسی که نسبت به چیزی شک وتردید می‌کند قلبش را به درد می‌آورد و با رسیدن به علم و یقین در مورد آن شیء به آرامش می‌رسد و قلبش تسکین می‌یابد به همین خاطر است به عالمی که به سوالی جواب می‌دهد و حق را به طور واضح بیان می‌کند گفته می‌شود که: «**قد شفانی بالجواب**»: (مرا با این جواب شفاداد). یعنی مرا

به آرامش وآسایش روحی و روانی رساند. پس شک و تردیدهایی که در دل ایجاد می‌شود نیاز به این دارد که فوراً در صدد جواب دادن به آنها برآئیم تا روح و روانمان دچار درد و رنج نادانی نشود.

بیماری

باید دانست که بیماری در یک قدمی مرگ است. قلب بوسیله‌ی جهل مطلق بکلی می‌میرد، و بوسیله‌ی جهل مرکب مریض می‌شود: پس قلب را مرگی ومرضی وحیاتی و شفایی است که مهمتر از مرگ، حیات، مرض و شفای جسم است، یعنی قلب اگر سالم باشد تمام بدن سالم است و اگر مریض شود یا بمیرد، بدن نیز بیمار می‌شود و می‌میرد[۳].

به همین خاطرهرگاه شبهات وشهوات واردقلب بشوند بیماری آن قوت می یابد وهرگاه حکمت و عبودیت و وعظ و ارشاد ودینداری بر

۱.مترجم: در این باره می توان به حدیثی که ازپیامبر(ص)روایت شده اشاره کرد، ***قال رسول الله(ص):(الا وان فی الجسد مضغة اذا صلحت صلح الجسد کله واذا فسدت فسد الجسد کله*** : آگاه باشید که دربدن آدمی فقط گوشتی وجود دارد که اگر سالم شود تمام بدن سالم واگر فاسد شود تمام بدن فاسدمی شود)(متفق علیه)٠

آن عرضه شود بیماریش‌کاهش پیدا کرده و رو به بهبود وسلامتی می‌آید. خداوند می‌فرماید:

(لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ) (حج/۵۳): (این وسوسه های شیطانی بدان خاطر است که خداوند می‌خواهد آنها را آزمایش کسانی سازد که در دلهایشان بیماری است.

خداوند شبهات شیطانی را مایه ی امتحان و آزمایش دلهای مریض قرار داده ولی دلهای سخت واز نوع سنگ، فوراً شبهات و وسوسه‌های شیطانی را می‌پذیرند و در این امتحان وآزمایش شکست می‌خورند. خداوند می‌فرماید:

(لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ) (احزاب/۶۰): (اگر منافقان وبیمار دلان وکسانی که در مدینه باعث اضطراب می گردند از کار خود دست نکشند).

در این آیه نیز خداوند بحث انسانهای مریض القلب را می کند و می‌گوید: که اگر دنبال اصلاح قلوبشان نروند آنها را زیرسلطه‌ی ایمانداران در می‌آوریم. بیماری مورد اشاره در این آیه، شهوت‌رانی و زناکاری آنها است. خداوند می‌فرماید:

(وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ) (مدثر/۳۱): (یعنی کسانیکه دردلهایشان بیماری نفاق است می گویند).

دراین آیه ها قلوب انسانهای مریض القلب مثل قلوب کافران و منافقان بیان شده که آنها دارای قلوب صحیح و سالمی مثل قلوب مؤمنین نیستند، بلکه در قلوبشان مرض شبهات، و شهوات وجود دارد. خداوند می‌فرماید:

(فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ) (احزاب/۳۲): (که بیماردلان چشم طمع به شما می‌دوزند).

این مرض، مرض شهوت و هوسرانی است، و اگر به قلب صحیح وسالم، زنی عرضه شود هیچ توجهی به آن نمی‌کند، ولی قلب دارای مرض شهوت به سبب ضعف و سستی‌ای که دارد نمی‌تواند در مقابل چنین صحنه‌ای مقاومت کند و به طرف آن زن میل می‌کند و برحسب میزان واندازه‌ی بیماری که دارد با آن زن مراوده و نزدیکی می‌کند یعنی تا مرض قلب بیشتر باشد، میزان وقوع آن در گناه زنا بیشتر می‌شود، حتی اگر زنی با لحن وگفتاری نازک و آرام با او صحبت کند بر درون قلب او راه پیدا می‌کند.

قرآن شفادهنده دلهاست

قرآن برای تمام امراض قلب وآنچه در باطن انسان ازشبهات و شهوا ت قراردار د، شفا بخش است. در قرآن دلایل و بیّناتی وجود دارد که حق و باطل را از همدیگر جدا می‌کند، امراض و شبهات فاسد را که در علم و تصور و درک، اختلال بوجود آورده‌اند از بین می‌برد، بگونه‌ای که انسان اشیاء را آنگونه که حقیقت وجودیشان بر آن دلالت می‌کند می‌بیند و درک واقعی و درستی از محیط و حقایق پیرامون خود خواهد داشت.

در قرآن انواع حکمت و موعظه ی حسنه در باب تشویق، تحذیر و همچنین داستانهایی مملو از عبرت، پند و اندرز که مایه‌ی اصلاح و درستی قلب هستند، وجود دارد .پس قلب به سبب آنها به سوی چیزهایی که برایش مفید است ترغیب می‌شود و از چیزهایی که برایش ضرر دارد دوری کند و همواره دوستدار حق و حقیقت و ارشاد و وعظ می‌باشد.

قرآن نابود کننده‌ی امراضی است که موجب ارادات فاسد و نیّتهای پلید می‌شوند و بحدی با این امراض مبارزه می‌کند تا قلب را

اصلاح کرده، نیت و اراده‌ی قلب را نیز اصلاح نماید. و قلب دوباره به فطرتی برگردد که بر آن خلق شده است یعنی به همان فطرت پرستش و بندگی. همانطور که جسم بیمار پس از مداوا به حالت طبیعی و سلامتی خود بر می‌گردد و همانگونه که بدن از غذاهایی که باعث رشد و نمو و او می‌شوند بهره می‌گیرد، قلب نیز از ایمان و قرآن که باعث پاکی و رشدش می‌گردند تغذیه می‌کند[٤].

زکات

زکات از نظر لغوی به معنای رشد ونموو همچنین به معنای زیادشدن در صلاح، درستی وپاکی می‌باشد؛ در عربی می‌گویند: «زکا الشیء»: یعنی آن چیز زیاد شد و رشد و نمو پیدا کرد و یا آ ن چیز پاك شد. همچنانکه بدن انسان نیازمند تغذیه از غذاهای سا لم است و

---

۱. مترجم: دراین باره خداوند می فرماید: ***(قل هوللذین آمنوا هدی وشفاء والذین لا یومنون فی آذانهم وقروهوعلیهم عمی*** : بگوقرآن برای مؤمنان مایه‌ی راهنمایی وبهبودی است ـ ایشان را ازراههای گمراهی وسرگشتگی می‌رهاند واز بیماریهای شک وتردید نجات می‌بخشد – واما برای کافران،کری گوشهای ایشان وکوری چشمشان است) (فصلت/٤٤)٠

بوسیله‌ی آ نها رشد می‌یابد، قلب نیز به تعلیم و تربیت صحیح نیاز دارد تا رشد نماید و در اصلاح و پاکیش افزایش حاصل کند، به طور کا مل پاک و منزه شود.

و همانگونه که باید مواظب جسم خود باشیم که از ضرر و زیان و اشیائی که مانع رشد آن می شوند جلوگیری کنیم، در مورد قلب نیز، مواظب باشیم که آنرا با غذای سالم تغذیه کنیم که قرآن و سنت می‌توانند تغذیه‌ی سالمی برای قلب باشند و از سایر مواردی که قلب را دچار بیماری و ناتوانی می‌کنند و مانع رشدش می‌شوند، جلوگیری کنیم.

همچنانکه در رشد و افزایش زراعت و نباتات نیز این قاعده حاکم است یعنی باید تغذیه سالم وکود و آ ب داده شود تازراعت رشد و نمو پیدا کند وا گر ا ین موارد را رعایت نکنیم گیاهان و نباتات و زراعتما ن دچا ر خشکی و نا بودی می گردند.

صدقه

همانطور که آ ب آ تش را می‌نشاند و خاموش می کند صدقات نیز خطایا و گناهان انسان را از بین می‌برند، و قلب بوسیله‌ی پرداخت صدقات، پاک و منزه می‌شود.چنانکه خداوند می‌فرماید:

(خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا) (توبه/۱۰۳): (ای پیامبر بگیر از اموال آنها زکات را تا آنها را بوسیله‌ی این صدقه پاک وسالم نمایی).

و همچنین ترک کردن ودست کشیدن از گناهان وزشتی‌ها باعث پاک شدن قلب می‌شود. گناهان و زشتیها برای قلب، مانند چرک بدن برای جسم، و علف‌های هرزه برای زراعت می‌باشند.

نجات دادن جسم از اخلا ق فاسد، مانند خارج کردن خون زائد وکثیف از بدن است، همانطورکه بدن انسان با از دست دادن خون زائد وآلوده شاداب وسرزنده می‌شود و به آرامش و قوای طبیعی خود می‌رسد و رشد و نمو می‌یابد، قلب نیز چنین است هر زمان که از گناهان و اخلاق فاسد دست می کشد و توبه می کند و اعمال صالح و نیک را از اعمال زشت و ناپسند جدا می کند به تدریج به خلوص نیت

و اراده می‌رسد و باعث محکم‌تر و قویتر شدن در انجام اعمال صالحه می‌شود و به آرامش، دست می‌یابد.

چنانکه خداوند می‌فرماید: **(وَلَوْلاَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا)** (نور/۲۱): (اگر فضل و مرحمت الهی شامل حال شما نمی‌شد هرگز فردی از شما ـ ازگناه ومعصیت ـ پاك نمی‌گردید).

(وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ) (نور/ ۲۸) : اگر به شما هم گفته شد برگردید اجازه ورود به خانه داده نشد پس برگردید این برگشتن برایتان پاکتر می باشد) .

(قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ) (نور/۳۰): (ای پیامبربه مردان مومن بگو چشمان خود را فرو گیرند و عورتهای خویشتن را ـ با پوشاندن ودوری از پیوند نامشروع ـ مصون دارند این برای ایشان زیبنده‌تر ومحترمانه‌تر است بیگمان خداوند به آنچه که انجام می‌دهند آگاهتر است ـ و سزا و جزای اعمالشان را می‌دهد) (نور/۳۰).

(قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى(۱۴)وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى) (اعلی/۱٤و۱٥): (قطعاً کسی که خویشتن را پاکیزه دارد، نام پروردگار خود را ببرد، نماز گزارد و فروتنی کند رستگار می‌شود).

(قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا(۹)وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا) (شمس/۹و۱۰): (حقیقتا کسی رستگاروکامیاب می گردد ـ که نفس خویشتن را پاکیزه دارد و بپیراید وکسی ناامید و ناکام می گردد که نفس خویشتن را ـ در میان کفر و شرک و معصیت ـ پنهان بدارد و بپوشاند).

(وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى) (عبس/۳): (ای پیامبر تو چه می دانی، شاید او- ازتعلیم و پرورش تو بهره گیرد – خود را پاک سازد) .

(فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزَكَّى(۱۸)وَأَهْدِيَكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى) (نازعات/۱۸و۱۹): (بگوآیا میل داری ازآنچه که درآن هستی رها و پاک گردی وتو را به سوی پروردگارت راهنمایی کنم تا تو از او اندیشناک و بیمناک گردی).

تزکیه در اصل به معنی رشد ونمووجذب برکت وزیاد شدن خیرات است ولی برای از بین رفتن شر وبدی نیز به کار می‌رود، پس تزکیه هر دو دسته از معانی را در خود جای می‌دهد. خداوند می‌فرماید:

(وَ وَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ(۶)الَّذِينَ لاَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ) (فصلت/٦و٧):(وای به حال مشرکان کسانی که به پاک سازی خود نمی پردازند).

در این جا منظور از زکات همان توحید در یکتاپرستی و ایمان به خداوند واحد است که به وسیله‌ی آن قلب پاک می‌شود.

زیرا این توحید متضمن و در برگیرنده‌ی نفی هر گونه خدایان دروغین غیر از خدای واحد می‌باشد و در عین حال الوهیّت و پرستش خدای واحد را در قلب تثبیت می‌نماید. و این همان حقیقت (**لا اله الا الله**): است که به وسیله‌ی آن قلبها به پاکی وخلوص نیت می‌رسند.

تزکیه

تزکیه به معنای پاک کردن ممکن است درسطح ظاهری و بیرونی و یا در ذات و جوهره‌ی آن چیز بوده و مربوط به اعتقاد و اخبار باطنی باشد. هم چنانکه اعراب می‌گویند: (عد لته) یعنی در او عدالت قرار داد یا عدالت را در اعتقاد مردم جای دادم خداوند می‌فرماید: (**فَلاَ تُزَكُّوا أَنفُسَكُمْ**) (نجم/۳۲):(ازپاک بودن خود سخن مگوئید).

یعنی به پاک بودن خودتان خبر ندهید و مغرور نشوید واین با فرموده‌ی خداوند: (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا): (حقیقتا کسی رستگار وکامیاب می‌گردد که نفس خویشتن را ـ با انجام طاعات وعبادات وترک معاصی ومنهیات ـ پاکیزه دارد و بپیراید) (شمس/۹).

هیچ گونه منافاتی ندارد و به همین خاطر است که خداوند می‌فرماید:

(هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اتَّقَى) (نجم/۳۲)[۱] (اوبه کسی که ازخدا می ترسد آگاهتر است).

از آیات فوق این گونه استنباط می شود که خداوند از اینکه انسان از سر غرور، خودش را پاک ومتقی بداند نهی کرده است ولی از اینکه انسان در صد د پاک کردن و ایجاد تقوی در خود باشد نهی نکرده است . چنانکه می‌فرماید:

(أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنفُسَهُمْ بَلْ اللَّهُ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ) (نساء/٤٩): مگر آگاه نیستی ازکسانی که خویشتن را پاک می‌شمارند

---

*۱. مترجم: خداوند می فرماید(**انا اعلم بما اخفیتم وما اعلنتم** : من داناترم ازخود شما به آنچه که پنهان می کنید ویا آشکار می کنید) (ممتحنه/۱) ٠*

– وبا لاف وگزاف خود را متقی قلمداد می‌نمایند – بلکه تنها خداوند است کسانی را که خود می‌خواهد پاک می گرداند.

یعنی خداوند هر کس را که بخواهد پاک می‌کند و از پاک بودنش هم خبر می‌دهد، همچنانکه کسی که در نزد قاضی است و مسؤل ثابت کردن عدالت شهود است، وجود عدالت را در شهود ثابت می‌کند و سپس به عادل بودن شهود رأی می‌دهد. پس نتیجه گرفته می‌شود که یکی از وسوسه های شیطانی این است که انسان خودش را پاک و متقی بداند[٦].

---

۲. مترجم : در اینجا باید به این مطلب اشاره شود که در مورد بحث تزکیه وپرورش نفس کتابهای زیادی نوشته شده است ، ولی متأسفانه در اکثراین کتابها استناد به احادیث ضعیف وحتی موضوع شده است. ما در اینجا در صدد معرفی این کتابها نیستیم ، بدلیل اینکه آنقدر زیادند که قابل شمارش نیستند، ولی فقط به این مسأله اشاره می کنیم که انسان باید در هرزمینه ای که مربوط به دایره ی اسلام باشد پیروی کردن ازعلما را مد نظر داشته باشد ودر بازار پر از فتنه ی امروزی فریب رهبران وادی ضلالت را نخورد. وبرای بحث تزکیه نیز به کتابهای منبع و معتبری که در آنها استناد به احادیث صحیح وحسن شده، مراجعه کنند.

عدل

عدل همان اعتدال و میانه‌روی است. یعنی عدا لت در عمل که همان ا صلاح قلب ا ست. همچنانکه ظلم فاسد کننده‌ی قلب است و در تمام گناهانی که انسا ن ا نجام می‌دهد نسبت به نفسش ظلم می‌کند. و ظلم در نقطه‌ی مقابل عدل قرا ر دارد، پس تا زما نی که عادل نباشد نمی‌توا ند ظلم را از نفسش برچیند، زیرا ا صلاح قلب بر عدالت قائم ا ست و فساد آن بر ظلم و بی‌عدا لتی. پس هر زما ن که ا نسا ن نسبت به خودش ظلم کند، ظا لم است و نفسش مظلوم وا قع می‌شود. و هر زما ن نسبت به خودش با عدل رفتارکند عا دل است و نفسش معدول علیه (مورد عدا لت وا قع شده) است. و این را بطه‌ی ا نسا ن با نفسش نسبت به دیگرا ن نیز برقرار می‌شود.

عمل صا لح از عدا لت ذا تی سرچشمه می‌گیرد و ثمره‌ی کلیه‌ی ا عمال انسا ن چه خیر و چه شر به خودش بر می‌گردد، خدا وند می‌فرماید:

(لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ) (بقره/۲۸٦)[۷]: انسان هر کار نیکی که انجام دهد برای خود انجام داده و هرکاربدی که بکند به زیان خود کرده است.

عمل

عمل ،قبل ازاینکه تأثیر برونی داشته باشد به درون قلب تاثیر می‌گذارد، صالح بودن عمل،رعایت عدالت در حق قلب و فاسد بودن عمل، ظلم در حق قلب است خداوند می‌فرماید: **(مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا)** (فصلت/٤٦): (هر کس کار نیک بکند به نفع خود می‌کند و هرکس کار بد بکند به زیان خود می‌کند).

---

۱. مترجم: دراین باره برای توضیح بیشتر مطلب بیان شده می توان به این آیه اشاره کرد ***(یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین لله شهداء بالقسط ولا یجرمنکم شنئان قوم علی الا تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی*** *: ای کسانی که ایمان آورده اید برادای واجبات خدا مواظبت داشته باشید وازروی دادگری گواهی دهید، ودشمنی با قومی شما را برآن ندارد که- با آنان - دادگری وعدالت نکنید، عدالت را برپای دارید که آن به پرهیزگاری نزدیکتر است) (مائده/۸).*

و در مقابل آن، می‌فرماید: **(إِنْ أَحْسَنتُمْ أَحْسَنتُمْ لأَنفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا)** (اسراء/٧): (اگر نیکی کنید به خودتان نیکی می‌کنید و اگر بدی کنید به خودتان بدی می‌کنید).

جماعتی ا ز سلف صالح گفته‌اند که: در انجام حسنات، نوری درقلب، قوتی در بدن، روشنایی در صورت، وسعت و گشادگی در روزی و محبت خدا در قلب ایجاد می‌شود. خداوند می‌فرماید: **(كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ)** (طور/٢١): (هرکس درگروکارهایی است که کرده است).

(كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ) (مدثر/٣٨): (هرنفسی در گرو کارهایی است که انجام داده است).

(وَذَكِّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلاَ شَفِيعٌ وَإِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لاَ يُؤْخَذْ مِنْهَا أُوْلَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا) (انعام/٧٠): (و به آنان پند و اندرز بده هرکسی درگرو اعمالی است که انجام داده است و مسئول چیزهایی است که به چنگ آورده است و بجزخدا برای ایشان یار، یاور، میانجی و واسطه‌ای نیست و اگر

چنین کسی هرگونه فدیه و تاوانی بپردازد از او دریافت نمی‌گردد و پذیرفته نمی‌شود، آنان درگرو اعمالی هستند که انجام داده‌اند).

همچنانکه کالبد انسان اگر از بیماری نجات پیدا کند و به صحت و سلامتی برسد گفته می‌شود که مزاج و طبیعت او درست شده است، زیرا که مریضی انحرافی در مزاج و طبیعت انسان است که با وجود آن، بدن انسان هیچگاه به اعتدال و سلامتی صد در صد نمی‌رسد زیرا در دنیا همه چیز نسبی است.

قلب نیز چنین است، صحت و سلامتی قلب در عدالت نهفته است و بیماری و درد قلب در انحراف،کجی و ظلم واقع شده و باید دانست که عدل محض از لحاظ علمی وعملی در هیچ چیزی در دنیای مادی قرار نگرفته است. ولی نسبتاً می‌توان عدالت کامل را رعایت کرد و در راستای آن نیز می‌توان قلب را به صحت و سلامتی نسبتاً، کاملی رساند.

و به همین خاطراست که گفته می شود : این بهتر است یعنی نسبت به چیزهایی که دراطرافش وجود دارد بهتر است و یا گفته می شود که راه سلف بهترین و برجسته ترین راه است. خداوند می‌فرماید: **(وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ)** (نساء/۱۲۹): (شما

نمی‌توانید- ازنظرمحبت قلبی - میان زنان عدالت و دادگری کامل برقرارکنید. هرچند هم تمام کوشش و توان خود را بکار برید).

(وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لاَ نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلاَّ وُسْعَهَا) (انعام/۱۵۲): (وپیمانه وترازو را تمام وکامل ودادگرانه مراعات دارید وما هیچ کسی را به انجام چیزی جزبه اندازه ی طاقت وتوانش مؤظف نمی سازیم).

خداوند متعال پیامبران را مبعوث و کتابهای آسمانی را نازل کرد برای اینکه مردم عدل، دادگری و انصاف را به پا دارند و به آن عمل کنند.

باید دانست که بزرگترین عدل و دادگری عبادت خداوند یکتا وعدم شرک ورزیدن است که عبودیت حقیقی و راه رسیدن به کمال معنوی همین است.

پس از عبادت خدا، رعا یت عدالت در حق مردم و سپس رعایت عدالت بر نفس است، که بر آن تأکید شده است. و در راستای همه‌ی این امورات اصلاح قلب حاصل می‌شود. پس اصلاح قلب نیاز به میدانی وسیع درعمل برای مبارزه با گناهان دارد، و در این راستا نباید عدالت و میانه‌روی را فراموش کرد.

ظلم

ظلم بر سه نوع است که هر سه نوعش از جمله‌ی امراض قلب به شمار می‌روند و در مقابل آنها عدل قرار داردکه، صحت و سلامتی قلب را در پی دارد. امام احمد بن حنبل (رض) به بعضی از مردم می‌گفت: «اگر قلبت را صحیح و سالم نمایی از هیچکس نمی‌ترسی» منظورش این بود که خوف انسان از مخلوق به خاطر امراضی چون شرک و بت‌پرستی و گناه است و هرگاه در قلب انسان ایمان وجود داشته باشد از کسی نمی‌ترسد[۸].

---

۱. مترجم: نقطه اوج این مبحث دراین فرموده ی خداوند آمده است: ***(الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم فزادهم ایمانا وقالوا حسبنا الله ونعم الوکیل*** *: آن کسانی که مردمان به ایشان گفتند: مردمان – قریشیان برای جنگ با شما دست به دست هم داده اندو – برضد شما گرد یکدیگر جمع شده اند، پس ازایشان بترسید٠ولی – چنین تهدیداتی – برایمانشان افزود وگفتند: خدا ما را بس است واوبهترین حامی وسرپرست است) (آل عمران/۱۷۳)٠*

اصلاح قلب

اصلاح قلب یعنی حیات و درخشش قلب. خداوند می‌فرماید: **(أَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا)** (انعام/١٢٢): (آیا کسی که - به سبب کفروضلال همچون — مرده‌ای بوده است و ما اورا ـ با اعطاء ایمان در پرتو قرآ ن ـ زنده کرده‌ایم ونور ایمان را فرا راه او داشته‌ایم که در پرتوآن میان مردمان راه می‌رود، مانند کسی است که به مثل گویی، در تاریکیهای - ظلم، کفر و ارتداد ـ فرو رفته است و ازآن تاریکیها نمی‌تواند بیرون بیاید).

به خاطر اهمیت صحت و سلامتی قلب است که خداوند درجای جای قرآن در مورد حیات و درخشش قلب و همچنین در مورد مرگ و ظلمت قلب، سخن به میان آورده وفرموده است: **(لِيُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ)** (یس /٧٠) :(تا افراد زنده وبیداردل را با آن بیم دهد وبرکافران- اتمام حجت شود- فرمان عذاب مسلم گردد).

(يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ) (انفال/٢٤)

:(ای مؤمنان فرمان الهی را بپذیرید ودستور پیامبراورا قبول کنید هنگامی که شما را به چیزی دعوت می کند که به شما زندگی- مادی ومعنوی، دنیوی واخروی- می بخشد وبدانید که خداوند میان انسان ودل اوجدایی می اندازد وبدانید که همگان در پیشگاه خدای سبحان گرد آورده می شوید).

(يُخْرِجُ الْحَىَّ مِنْ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنْ الْحَيِّ) (روم/١٩): (خداوند همواره زنده را ازمرده ومرده را اززنده می‌آفریند).

که خداوند مؤ من را از کافر و کافر را از مؤمن خارج می کند و در حدیث صحیح آمده است «**مثل البیت الذی یذکرالله فیه والبیت الذی لا یذکرالله فیه کمثل الحی والمیت**»: (مثل خانه‌ای که در آن ذکر و یاد خداوند می‌شود و خانه‌ای که در آن ذکر و یاد خداوند نمی‌شود مثل زنده و مرده است).

و در حدیث صحیح دیگری آمده است که: «**اجعلوا من صلاتکم فی بیوتکم ولاتتخذوها قبورا**«: (بعضی از نمازهایتان- منظور نمازهای نافله است- را در خانه‌هایتان بخوا نید و خانه‌هایتان را قبرستان نکنید).

خداوند می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمٌّ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ﴾ (انعام/۳۹): (آنان که آیات- جهانی وقرآنی- مارا تکذیب می‌دارند کرانند و لالانند و در تاریکیها قرار دارند).

باز خداوند در جای دیگری از قرآن نشانه‌ی نور و نشانه‌ی ظلمت را بیان کرده می‌فرماید: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونِةٍ لاَ شَرْقِيَّةٍ وَلاَ غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ﴾ (نور/۳۵)

ترجمه: (خدا روشنگر آسمانها و زمین است نور خدا به چلچراغی می‌ماند که درآن چراغی باشد وآن چراغ در حبابی قرار گیرد حباب درخشانی که انگار ستاره‌ی فروزان است واین چراغ با روغنی افروخته شود که از درخت پربرکت زیتون بدست آید که نه شرقی ونه غربی است انگار روغن آن بدون تماس با آتش دارد شعله‌ور می‌شود نوری است برفراز نوری- نور چلچراغ و نور حباب و نور روغن زیتون همه جا را نور باران کرده‌اند، به همین منوال هم نور تشریعی وحی و نور تکوینی هدایت و نور عقلانی معرفت پرده‌های شک و شبهه را از جلو دیدگان همگان کنار زده‌اند).

این همان مِثل نور ایمان در قلوب مؤمنان واقعی است و سپس می فرمایند : (وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ(٣٩)أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلْ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ) (نور/٤٠و٣٩)

ترجمه: «کافران اعمالشان به سرابی می‌ماند که در بیابان بی‌آب وعلفی شخص تشنه‌ای آن را آب پندارد اما هنگامی که به سراغ آن رود اصلاً چیزی نیابد، مگر خدا را که- او را بمیراند و- به حساب او برسد وسزای عمل وی را به تمام وکامل بدهد. خداوند در حسابرسی سریع است. یا اعمال آنان بسان تاریکیهایی دردریای عمیق مواجی است که امواج عظیمی آن را فرا گرفته باشد و بر فراز آن امواج عظیم امواج عظیم دیگری قرارگرفته باشد و بر فراز امواج ابرهای تیره خیمه زده باشند تاریکیها یکی بر فراز دیگری جای گرفته- آنچنان ظلمت و وحشتی پدید آمده باشد که مسافر دریا- هر گاه دست خود را به درآورد- و بدان بنگرد، به سبب تاریکی وحشتزای بیرون و هراس دل از جای کنده‌ی درون- ممکن نیست که آن را ببیند وکسی که خداوند

نور را بهره‌ی او نکرده باشد او نوری ندارد تا وی را به راه راست رهنمود کند».

آیه اول مَثلِ اعتقادات فاسد و اعمال باطلی است که تابع این اعتقادات فاسدمی باشد که صاحب آن اعمال فاسد فکر می‌کند که با انجام این اعمال نفعی به او می‌رسد ولی وقتی به سراغ اعمالش می‌رود چیزی را نمی‌یابد که قابل منفعت باشد. و خداوند به طور کامل به حساب اعمالش می‌رسد. آیه‌ی دوم مَثلِ کسی است که دارای جهل بسیط (مطلق) بوده بی‌ایمان و نادان باشد وکسیکه دارای چنین اوصافی است در تاریکی پشت سر تاریکی قرار دارد و حق و حقیقتی را نمی‌بیند، زیرا با نور ایمان و علم است که دیدگان باز می‌شوند و می‌بینند. خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنْ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾ (اعراف/۲۰۱) :(پرهیزگاران هنگامی که گرفتار وسوسه‌ای از شیطان می‌شوند به یاد- عداوت ونیرنگ شیطان وعقاب وثواب خداوند- می‌افتند وبینا می گردند).

و باز خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلاَ أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ﴾ یوسف/٢٤) :(زن- زلیخا- قصد یوسف را کرد ویوسف قصد او را کرد اما برهان خدای خود را دید و منصرف شد).

و این برهان همان برهان ایمان است که خداوند در قلب یوسف (ع) ایجاد کرد و او را از نزدیکی به زلیخا بازداشت و جلوی قصد و اراده‌ی او را گرفت و به سبب آن خداوند پاداش کاملی را برای یوسف (ع) منظور داشت و هیچ گناهی برایش ننوشت، زیرا که یوسف (ع) با تاثیر از ایمانش، عمل خیری- عدم نزدیکی به زلیخا - انجام داد و از آن عمل زشت - نزدیکی با زلیخا- پرهیز نمود. خداوند می‌فرماید: **(أَنزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنْ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ)** (ابراهیم /۱): قرآن را نازل کردیم بر تو تا اینکه مردمان را از تاریکیها- کفر و بی‌دینی- به سوی نور-ایمان وخداپرستی - بیرون بیاوری) .

همچنین می‌فرماید: **(اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنْ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمْ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنْ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ)** (بقره /۲۵۷): (خداوند متولی وعهده‌دار امور کسانی است که ایمان آورده‌اند ایشان را ازتاریکیها بیرون می‌آورد وبه سوی نور رهنمون می‌کند. و اما کسانی که کفر ورزیده‌اند، طاغوتیان- شیاطین وداعیان شر و ضلالت- متولی و سرپرست ایشانند، آنان را از نور بیرون آورده به سوی تاریکیها می‌کشانند).

(يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ) (حدید/۲۸): (ای کسانی که- از اهل کتاب هستید و به خدا و پیغمبران الهی و کتابهای تورات وانجیل- ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید و به پیغمبر او- محمد بن عبدالله (ص)، خاتم ا نبیاء، هم- ایمان بیاورید، تا خداوند دو پاداش از رحمت خود را به شما دهد- یکی پاداش ایمان به عیسی(ع)، و دیگری پاداش ایمان به محمد(ص)- و نیز برای شما نوری را پدیدار گرداند که در پرتو آن حرکت کنید).

و به همین خاطر است که خداوند برای اهل ایمان دو مَثل زده است :

مثل اول:

مثل آبی است که مایه‌ی حیات و زندگی می‌باشد ولی وقتی که به سیلاب تبدیل می‌شود و به حرکت در می‌آید بر روی آن کف بسیاری دیده می‌شود.

مثل دوم:

مثل آتشی است که دارای روشنایی و نور می‌باشد ولی وقتی فلزی را بر روی آن گرم می‌کنند و آن فلز را در آب فرو می‌برند به خاطر گرمی فلز حبابهایی از آب به شکل کف بر روی آن جمع می‌شود. و در این دو مثال هر دو نوع حباب پس از آرام گرفتن آب (در مثل اول) و سرد شدن آب (در مثل دوم) از بین می‌روند ولی خود آب و فلز داغ شده باقی می‌مانند که در اینجا کفهای روی آب مثل کفر و باطل است که همیشه رفتنی است وآ ب وفلز مثل ایمان وحقیقت است که همیشه جاودانه می‌ماند. خداوند می‌فرماید: **(أَنزَلَ مِنْ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَة أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الأَمْثَالَ)** (رعد/١٧)

ترجمه: خداونداز (ابرهای) آسمان، آب فرو می‌باراند و دره‌ها و رودخانه‌ها هر یک به اندازه‌ی گنجایش خود- برای رویش گیاهان و بهره‌وری درختان، از آب آن- در خود می‌گنجانند، و روی این سیلابها، کفهای زیاد و بی‌سودی قرار می‌گیرد، همچنین است آنچه از طلا و نقره و غیره جهت تهیه‌ی زینت‌آلات روی آ تش ذوب

می‌نمایند، کفهائی همانند کفهای آب بر می‌آورد - پروردگار برای حق و باطل چنین مثالی می‌زند- اما کفها- بی‌سود و بیهوده بوده و هر چه زودتر- دور انداخته می‌شود، ولی آنچه برای مردم نافع است در زمین ماندگار می‌گردد. خداوند این چنین مثالی می‌زند.

در این آیه، عقائد باطل، همسان کف و خس و خاشاك روی آب و بالای فلزات قرار داده شده است که خیلی زود از میان می‌رود، ولی ادیان حقیقی آسمانی، چون آب و طلا و نقره سود مند و ماندگار می‌مانند.

خداوند در وصف منافقان می‌فرماید: ﴿مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لاَ يُبْصِرُونَ(١٧)صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لاَ يَرْجِعُونَ(١٨)أَوْ كَصَيِّبٍ مِنْ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنْ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ(١٩)يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (بقره /١٧تا٢٠)

ترجمه: «داستان اینان، همانند داستان کسی است که آتشی را با کوشش فراوان بیفروزد- تا خود و همراهانش از آن استفاده کنند- و

آنگاه آتش دوروبر او را روشن گرداند، پروردگار آتش آنها را خاموش و نابود نماید، و ایشان را در انبوهی ازتاریکیها رها سازد، بگونه ای که چشمانشان- چیزی- نبینند ٠-آنان همچون- کران و لالان و کورانند و- به سوی حق و حقیقت- راه بازگشت ندارند٠ یا گوئی داستان آنان همچون داستان کسانی است که به باران طوفنده ای گرفتار آمده باشند که از آسمان فرو ریزد، ودرآن، انبوه تاریکیها و رعد و برق بوده باشد، و از بیم مرگ انگشتان خود را در گوشهایشان فرو برند تا از صدای صائقه در امان بمانند٠- نمی دانند که- خدا از هر سو دور ایشان را گرفته است — و هر وقت و هر جا بخواهد نابو دشان می نماید-٠ چنان است که گوئی آذر خش آسمان می خواهد- نور- چشمانشان را برباید٠هر گاه که - پیش پای ایشان را- روشن می دارد، به پیش می روند٠ و چون — محیط- ایشان تاریک شود، بر جای خود می مانند٠واگر خدا می خواست گوش و چشمان ایشان را از میان می برد زیرا خدا بر هر چیزی توانا است».

در این آیات ،خداوند،مثل منافقان را تشبیه به کسی کرده که می‌خواهد آتش روشن کند و هر زمان که آن را روشن می کند خداوند آن را خاموش می کند ، و یا آنها را تشبیه به بارانی کرده که

پشت سر هم از آسمان می بارد و همزمان آن تاریکی ابرها و رعد و برق آنها را در بر گرفته است و نمی توانند راه به در برند ۰

در مورد این مثلهای قرآنی و طول وتفسیر آنها در جایی دیگر بحث خواهیم کرد ۰ ودر اینجا هدف اینست که حیات قلب ودرخشش قلب به وسیله ی ایمان محقق می شود، همچنان که در دعای مأثور آمده است که : «**اجعل القرآن ربیع قلوبنا ونور صدورنا**»: (خدایا قرآن را بهار بارانی دلها و نور سینه هایمان قرار بده) والربیع : همان بارانی است که از آسمان می‌بارد و به وسیله‌ی آن گیاهان می‌رویند.

همچنین رسول الله (ص) می‌فرماید: «**ان مما ینبت الربیع ما یقتل حبطا او یلم**»: (آنچه را که بهار می رویاند نه حیوانات را می کشد ونه آنها را به مرگ نزدیک می کند)۰ و عرب فصلی را که در آن اولین باران می بارد ربیع (بهار) نامیده‌اند، به خاطر اینکه باران زیادی می‌بارد و گیاهان را می رویاند. ولی غیر عرب، فصلی را که بعد از زمستان می آید بهار نامیده اند، و در آن گلهای درختان شکوفه می‌زنند و از آنها میوه به وجود می آید و برگهای درختان می‌رویند.

قلب زنده

قلب زنده قلبی است درخشان زیرا که در آن نور ایمان و چراغ هدایت وجود دارد بخوبی می‌شنود و می‌بینند و می‌اندیشند. و در نقطه‌ی مقابل آن قلب مرده وجود دارد. قلبی است تاریک، به خاطر اینکه ظلمت جهل و نادانی برآن سیطره یافته است. نمی‌شنود و نمی‌بیند و نمی‌اندیشد.

خداوند می‌فرماید: (وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِى يَنْعِقُ بِمَا لاَ يَسْمَعُ إِلاَ دُعَاءً وَنِدَاءً صُمٌّ بُكْمٌ عُمْىٌ فَهُمْ لاَ يَعْقِلُونَ) (بقره/۱۷۱):(مثل کسانی که کفر ورزیده اند همچون مثل کسی است که – چوپان گوسفندانی باشد و- آنها را صدا بزند ولی آنها چیزی جز سروصدا نشنوند. کافران نیز کران، لالان وکورانند و لذا ایشان از روی خرد عمل نمی‌کنند و نمی‌فهمند). و (وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْکَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لاَ يَعْقِلُونَ(۴۲)وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْکَ أَفَأَنْتَ تَهْدِى الْعُمْىَ وَلَوْ كَانُوا لاَ يُبْصِرُونَ) (یونس/۴۲/۴۳): (گروهی از آنان گوش به سوی تو فرا می‌دهند- هنگامی که قرآن می‌خوانی یا آیه های

تازه ای از سوی خدا بیان می‌نمائی. اما گوئی هیچ نمی‌شنوند و کرند- آیا تو می توانی سخن خود را به گوش کران برسانی هر چند نفهمند•و گروهی از آنان به تو می- نگرند- و در باره ی تو می اندیشند و دلائل آشکار نبوت را درك می کنند و به حقانیت اسلام پی می‌برند، اما انگار که چیزی را نمی‌فهمند و نمی بینند- آیا تو می‌توانی نابینایان را رهنمود کنی هر چند نبینند- و فاقد بصیرت هم باشند) .

(وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْراً وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لاَ يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّى إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلاَّ أَسَاطِيرُ الأَوَّلِينَ) (انعام/۲۵) :(برخی از آنان – به هنگام تلاوت قرآن- به تو گوش فرا می‌دهند ولی- نه برای فهمیدن آن و هدایت بدان، بلکه برای طعنه زدن و ریشخند کردن به آن•بدین سبب ایشان را ازفایده ی عقل و گوش محروم کرده ایم و گوئی که- ما بر دلهایشان پرده ها افکنده ایم تا آن را نفهمند و در گوشهایشان کری قرار داده‌ایم ـ تا ندای آسمانی قرآن را نشنوند. اگرآنان همه‌ی دلائل و نشانه‌های حق را هم ببینند بدان باور نمی‌دارند و ایمان نمی‌آورند. تا آنجا که وقتی برای مجادله به پیش تو

می‌آیند می‌گویند: اینها- که تو بر ما می- خوانی- جز افسانه های پیشینیان چیز دیگری نیست).

این آیات، اشاره به این دارد که کافران کسانی هستند که قلوبشان مرده است، نمی اندیشند و قلوبشان نسبت به هدایت الهی هیچ گونه تفکر وتعقلی نمی‌کند وگوشهایشان حق را نمی‌شنوند و حقیقت را درک نمی‌کنند.

اینان به تمام معنی گمراه هستند. خداوند از زبان آنها می‌فرماید: **(قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ)** فصلت /۵ :(می گویند دلهایمان در برابر چیزی که ما را بدان می‌خوانی- که یگانه‌پرستی است- در میان پوششهائی قرار گرفته است- و آنچه می گویی بدان نمی‌رسد- و در گوشهایمان سنگینی است- و کلام تو را نمی شنوند- و میان ما و تو پرده‌ی ستبر و مانع بزرگی است- که نمی گذارد ما با تو در یکجا گرد آئیم).

کافران پرده‌هایی را که بر قلوب، گوش‌ها و چشم‌هایشان قرار دارد، بیان می‌کنند، جسمشان زنده است می‌شنوند و می‌بینند ولی زندگیشان مانند زندگی حیوانات است زیرا که مانند آنها با حواس ظاهریشان می‌بینند، می‌شنوند، می‌خورند، می‌نوشند و و به مسایل جنبی

و شهوانی خود می‌پردازند، در حالی که از لحاظ حیات معنوی مرده‌ای بیش نیستند، و به همین خاطر خداوند می‌فرماید: (وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِی يَنْعِقُ بِمَا لاَ يَسْمَعُ إِلاَ دُعَاءً وَنِدَاءً) (بقره /١٧١): (مثل کسانی که کفر ورزیدند همچون مثل کسی است که - چوپان گوسفندانی باشد و- آنها را صدا بزند ولی آنها چیزی جز سر و صدا نشنوند).

خداوند کافران را به گوسفندانی تشبیه کرده که وقتی چوپان آنها را صدا می کند ، جز سر وصدا چیز دیگری نمی شنوند ، همچنان که خداوند در وصفشان می فرماید : (أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلاَّ كَالأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلاً) (فرقان /٤٤) :(آیا گمان می بری که بیشترآنان - چنانکه باید — می شنوند یا می فهمند - نه آنان تفکرو تعقل ندارند- ایشان همچون چهارپایان هستند و بلکه گمراهترازآنان). و (وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنْ الْجِنِّ وَالإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لاَ يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لاَ يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لاَ يَسْمَعُونَ بِهَا أُوْلَئِکَ كَالأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُوْلَئِکَ هُمْ الْغَافِلُونَ) اعراف/١٧٩ :(ما بسیاری ازآدمیان را آفریده و- در جهان — پراکنده کرده ایم که سرانجام آنان دوزخ و قیامت است —این بدان خاطر است که — آنان

دلهایی دارند که بدانها — آیات رهنمود به کمالات را — نمی فهمند و چشمهایی دارند که بدانها — نشانه های خدا شناسی ویکتا پرستی را — نمی بینند و گوشهایی دارند که بدانها — مواعظ واندرزهای زندگی ساز را — نمی شنوند اینان — چون از این اعضا چنانکه باید سود نمی جویند ومنفعتها ومضرتهای خود را از هم تشخیص نمی دهند — همسان چهارپایانند و بلکه سرگشته ترند — چرا که چهارپایان از سنن فطرت پا فراتر نمی گذارند ولی اینان راه افراط و تفریط می پویند — اینان واقعا بی خبر — از صلاح دنیا وآخرت خود — هستند).

بعضی ا ز مفسران در مورد این نوع آیات و آیات مشابه ، مانند: (وَإِذَا مَسَّ الإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنْبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرٍّ مَسَّهُ) (یونس /۱۲) :(هنگامی که به انسان ناراحتی و بلایی می رسد — که نه خود و نه دیگران نمی توانند آن را دفع و چاره کنند — چه به پهلوخوابیده و چه نشسته و چه ایستاده باشد - برای رفع مشکل - ما را به کمک می خواند اما هنگامی که ناراحتی و بلایی را - که در مقابل آن درمانده بود - از او به دور داشتیم آنچنان راه - سابق — خود را در پیش می گیرد — و خدا را باز هم فراموش می کند — که انگار ما را برای دفع محنتی که بدو رسیده

است بفریاد نخوانده است – واصلاً ضررو زیانی متوجه او نبوده وبلایی بدو دست نداده است).

که درآنها خداوند عیوب و نقصهای انسانها را بیان کرده و مورد مذمت وسرزنش قرار داده می گویند: این آیات،در مورد کافران نازل شده و منظور از انسان در این آیات همان انسانهای کافر می باشند، پس شخص مسلمان که این نوع تفسیر را می شنود خیالش راحت شده، و می گوید: خطاب این نوع از آیات،شامل انسان مسلمان نمی شود و این سرزنشها و وعیدها و عذابها برای مسلمانان نیست ، بلکه این آیات در حق مشرکان عرب، یهودیان، مسیحیان ، مجوسیان و مشرکان هند وامثال آنها به صدق پیدا می کند . باید گفت که اینگونه تفسیرها و برداشتها، برداشتهای دقیق قرآنی نبوده و هم و گمانی بیش نیستند. چون اولاً: در میان کسانی که مسلمان هستند، مؤمن و منافق وجود دارد و منافقان ،پیوسته میان مسلمانان بوده‌اند که جای آنها در طبقات پائین وخطر ناک دوزخ است. ثانیاً: انسان ممکن است با وجود اینکه ایمان دارد بخشی از نفاق یا کفر همراه ایمانش قاطی شده باشد، همچنانکه پیامبر(ص) درحدیثی متفق علیه می‌فرماید: «**اربع من کن فیه کان منافقا خالصا و من کانت فیه خصلة منهم کانت فیه خصلة من**

النفاق حتی یدعها : اذا حدث کذب واذا ائتمن خان و اذا عاهد غدر و اذا خاصم فجر»: چهار خصلت چنین است که در هر کس باشند آن شخص منافق،خالص است و هر کس که در او یکی از آنها باشد ، خصلتی از نفاق در او وجود دارد مگر اینکه آنرا ترک نماید. و آنها عبارتند از اینکه اگرحرف بزند دروغ می‌گوید،اگرامانتی نزدوی گذاشته شود خیانت می کند، اگرعهدوپیمانی ببندد،خلاف ورزی می کند و اگر دعوا کند فحش و ناسزا می گوید).

پیامبر (ص) در این حدیث به صراحت بیان فرمود که هر کس خصلتی از این خصلتها در او باشد خصلتی از نفاق دارد و در حدیث صحیح آمده که پیامبر(ص) به ابوذر [۹] گفت : (إنک أمرؤ فیک «**جاهلیة**» :(در تو خصلتی از جاهلیت وجود دارد) در حالیکه ابوذر (رض) از صادقترین مردم از لحاظ ایمان و خدا پرستی بود. و در حدیث صحیح دیگری می فرمایند (ص) :«**اربع فی امتی من امر**

---

*۱. **ابوذر الغفاری ـ جندب بن جنادة** ـ یکی ازاولین کسانی است که به پیامبر ایمان آورد، درعلم، زهد، جهاد، صداقت گفتار واخلاص سرآمد بود،انس بن مالک وزید بن وهب ازشاگردان مشهور او بودند٠درسال ۳۲ هـ٠ق دارفانی را وداع گفت٠*

الجاهيلة: الفخر بالاحساب والطعن فی الانساب والنياحة والاستسقاء بالنجوم» :چهار چیز در امت من از خصلتها و اخلاق جاهلیتند : فخر کردن به آبا واجداد، طعنه زدن و تمسخر به نسب ، مرثیه ثرایی و نوحه- خوانی بر میت ، پیشگویی کردن در مورد طلب باران از ستاره گان).

در حدیث صحیح دیگری می فرمایند(ص) :«**لتتبعن سنن من كان قبلكم حذوالقذة بالقذة، حتى لو دخلوا جحرضب لد خلتموه٠ قالوا: اليهود، والنصارى؟ قال: فمن؟**»: شما از آداب و سنن پیشینیان قدم به قدم پیروی خواهید کرد ، حتی اگر آنها در سوراخ سوسماری رفته اند ، شما هم وارد آن می‌شوید صحابه (رض) گفتند: هدفتان یهودیان و مسیحیان است؟ پیامبر (ص) فرمود : پس چه کسی است؟!)

و باز در حدیثی صحیح می فرمایند(ص): «**لتاخذن امتی ما اخذت الامم قبلها٠ شبرا بشبر و ذراعا بذراع، قالوا: فارس والروم؟ قال : و من الناس الا هولاء؟**» : امت من دنبال امتهای قبل از خودشان وجب به وجب وذراع به ذراع می رود – یعنی از سنت و آداب آنها تقلید می کند – صحابه(رض) گفتند: دنبال سنت فارس و روم؟ پیامبر (ص) فرمود : مگر غیر از آنها کسانی دیگر وجود دارند؟).

ابن أبی ملیکه[۱] گفت : که حدود ۳۰ نفر از صحابه ی رسول الله (ص) را دیدم که همه از وجود نفاق اصغر در خودشان بیم داشتند ۰و از حذیفه بن الیمان روایت شده که گفت :«**القلوب اربعة: قلب اجرد فیه سراج یزهر، فذلک قلب المؤمن، وقلب اغلف، فذلک قلب الکافرو قلب منکوس، فذلک قلب المنافق و قلب فیه مادتان : مادة تمدة الایمان و مادة تمدة النفاق، فاولئک قوم خلطوا عملا صالحا۰ و آخر سیئا»** : قلوب مردم برچهار نوع می باشند :

۱ـ قلبی که خالص برای خداست و در آن چراغی است که می درخشد — چراغ ایمان – و آن قلب مؤمن است.

۲ـ قلبی که درغلاف قرار دارد و نورعلم و ایمان به او نمی رسد و آن قلب کافر است.

۳ـ قلبی که واژگون و وارونه است و آن قلب منافق است٤–قلبی که همزمان دو نوع ماده و عنصردر آن وجوددارد: ماده و عنصر

---

۱. ***عبدالله بن ابی ملیکهٔ ـ اسمش زهیر بن عبدالله بن جدعان القریشی التیمی ـ***
به ابو محمد مالکی مشهور بود، در زمان خلافت عبدالله بن زبیر قاضی ومؤذن بود۰درسال ۱۱۷ه۰ق دار فانی را وداع گفت۰

ایمان، ماده و عنصر نفاق ، که در این نوع قلبها، اعمال صالح و نا صالح با هم مخلوط شده اند.

پس نتیجه می‌گیریم که هرانسان مسلمانی می تواند از مدح وستایش خداوند نسبت به ایمان واز مذمت وملامت خداوند نسبت به کفر، سود و بهره ببرد.بعضی در مورد این فرموده ی خداوندکه: (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) (فاتحه/٦): (خدایا ما را به راه راست هدایت فرما).

بعضی می‌گویند: مؤمن، به راه راست هدایت شده است پس فائده ی طلب هدایتی که در این آیه وجود دارد چیست؟ دسته ای جواب می‌دهند و می گویند: در این آیه منظور این است که خدایا مارا به راه راست ثابت و استوار بدار. بعضی می‌گویند: هدف اینست که خدایا ما را بر طریق هدایت ملزم گردان ویا در هدایت ما بیفزا .

باید گفت: منظور از هدایت در اینجا عمل کردن به آنچه خداوند امر فرموده و ترک کردن آنچه که نهی کرده است می باشد . ا نسان با وجود آنکه اقرار به پیامبری محمد(ص) و حقانیت قرآن ـ بصورت کلی و اجمالی ـ بنماید بازهم نیازمنداست که اعمالی انجام دهدکه به وسیله ی آن بتواند منفعتها راشناسایی بکند و از مضرات بپرهیزد

وهمچنین اوامرونواهی قرآن وحدیث را بشناسد، وگاهی در این راه انسان نمی تواند تمام اهداف ومقاصد شریعت را به طور صحیح، درک کند پس در این برحه نیاز زیادی به در خواست هدایت به راه راست از خدا و ثابت بودن برآن دارد. طبعاً هدایت به راه راست نیاز به شناخت تفصیلی آنچه پیامبر(ص) آورده یعنی قرآن دارد و شناخت کلی نسبت به اوامر قرآنی مستلزم عمل به آنها است آنگونه که پیامبر(ص) عمل کرده است ۰از مجرد دانستن حق وحقیقت، هدایت حاصل نمی شودمثلا" در صلح حدیبیه- در حالی که اکثر مسلمانان آن رادشوار و نادرست می پنداشتند- خداوند خطاب به رسول الله فرمود: **(إِنَّا فَتَحْنَا لَکَ فَتْحًا مُبِينًا(١)لِيَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْکَ وَيَهْدِيَکَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا)** (فتح/١و٢) :(ما برای تو فتحی آشکار را فراهم ساخته ایم۰هدف این بود که خداوند گناهان گذشته وآینده ی تورا ببخشاید ونعمت خود را برتوتمام نماید وبه راه راست هدایتت فرماید).

و در مورد موسی وهارون(علیهماالسلام) می‌فرماید: **(وَآتَيْنَاهُمَا الْکِتَابَ الْمُسْتَبِينَ(١١٧)وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ)** (صافات/

١١٧و١١٨) :(وبه آندو کتاب روشنگر- تورات- عطا کردیم٠وآندورا به راه راست هدایت کردیم) ٠

مسلمانان با آنکه اتفاق نظر دارند بر اینکه محمد(ص) پیامبر خداوقرآن،کتاب الهی است ولی با وجود این در بعضی از موارد باهمدیگر اختلاف نظر دارند. پس اگر همه ی آنها به هدایت درستی که راه راست را در آنچه که اختلاف دارند نشان دهد قدم می‌گذاشتند، اختلاف هایشان به پایان می رسید و از راه و روشی که در پیش گرفته اند دست می کشیدند وبه آنچه به آنها امر شده ، عمل می‌کردند وازآنچه نهی شده‌اند دست بر می‌داشتند. ولی اینطور نیست پس همه‌برحق نیستند و اولیای واقعی، کسانی هستندکه خداوند آنها را به راه راست هدایت کرده، و بزرگترین هدایتشان، همین در خواستشان است که در نمازها می‌گویند: (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ). آنها با وجود اینکه می دانستند که دائماً نیازمند ومحتاج درگاه خداوندی برای هدایت به راه راست هستند، همواره براین دعامداومت داشتند تااینکه در زمره اولیای الله محسوب شدند٠سهل بن عبدالله التستری (رح) می گوید:هیچ راهی نزدیکتر به خدا از ابراز نیاز به وی وجود ندارد خدایی که در گذشته انسان را هدایت کرده ، نیاز است که برای حال و آینده نیز برای ماندن در هدایت از او کمک خواسته شود ٠و این معنای

سخن کسی است که می‌گوید: خدایا ما را به راه راست هدایت نما و بر آن استوار گردان۰کسی که می گوید: خدایا درهدایت ما بیفزا ، منظورش همان مفهومی است که قبل از این در مورد آن بحث کردیم، و کلیه ی هدایات چه در گذشته ، حال یا آینده تحت اراده ی خداوند، بوده و هست۰پس انسان باید بر حسب علمی که خداوند برای او فرستاده عمل کند تا بتواند هدایت الهی را در حال و آینده شامل حال خودبگرداند. مردم همگی نیازمند و محتاج این دعامی‌باشند. به همین خاطر خداوند این دعا را در هر نماز بر آنها فرض کرده است. و زمانی که هدایت به راه راست برای انسان حاصل گردید پس یاری خداوند و روزی پربرکت وآنچه نفس او در پی سعادت ابدی در جست و جوی آنست. برایش حاصل می شود. وحرکت درمسیردلدادگی به خداوند ورسیدن به کمال معنوی درگرو هدایت حق تعالی واستقامت انسان دراین سیر صعودی است۰

حیات قلب

باید دانست آنطور که برخی می پندارند که حیات عبات است از حس و حرکت و اراده یا فقط عبارت است از علم و قدرت. چنانچه

حسن بصری و دیگران در مورد حیات پروردگار گفته اند : یعنی علم و قدرتش ، صحیح نیست بلکه حیات وصفی است قائم با موصوف . وشرطی است برای علم و قدرت و اراده و از لوازم آنهاست . پس هر زنده ای دارای شعور، درک، اراده و قدرت بر اعمال اختیاری خودش است٠و هر چیزی که علم، اراده و قدرت بر اعمال اختیاری داشته باشد زنده است٠

حیا نیز از حیات مشق شده است و قلب زنده باعث می شود که صاحبش زنده و دارای حیا باشد و از کارهای زشت و ناپسند دوری بکند؛ پس اگر قلب زنده باشد مانع کارهای زشت و نا پسندی می‌شود که آنرا فاسد می‌گردانند. چنانکه رسول الله(ص) فرمود: «**الحیاءمن الایمان**» :(حیاءاز ایمان است). وهمچنین می فرماید: «**الحیاء والعی شعبتان من الایمان، والبذاء والبیان شعبتان من النفاق**» : حیاء وکم حرفی دو جزء از ایمانند وناسزا گفتن وپر حرفی دو جزء از نفاق هستند.

انسان زنده برخلاف انسان مرده آنچه راکه موجب اذیّتش می شود ازخود دفع می کند درحالیکه انسان مرده هیچ حرکتی ندارد ونمی تواند چیزی را از خود دفع نماید، و کار افتاده و ناتوان و بی بهره

از رطوبت زندگی است٠پس قلبی که از کار افتاده وناتوان است ودر مقابل طراوت زندگی خشک شده و در آن حیاتی وجود ندارد مانند زمین خشکی است که لگدمال کردن آن هیچ تاثیری برآن ندارد- بر خلاف زمین سرسبز وخرّم که لگدمال کردن آن باعث از بین رفتن آن می شود- پس زشتیها بر قلب زنده تاثیر می‌گذارند و آن قلب زنده بر خلاف قلب مرده وبی حیایی که نه حیاتی دارد و نه ایمانی که مانع او بشود ، قدرت واراده جلوگیری انجام زشتیها را دارد٠حتی قلبی که زنده است با مرگ جسدش هم می تواند زنده بماند و زوال روح از جسد نشانه ی مردن آن قلب نیست چنانکه خداوند می‌فرماید: (**وَلاَ تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ**) (بقره/١٥٤) :(وبه کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند مرده مگوئید بلکه آنان زنده‌اند).

و باز می‌فرماید: (**وَلاَ تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ**) (آل عمران/١٦٩) :(وکسانی را که در راه خدا کشته شده اند مرده مشمار بلکه آنان زنده اند).

با وجد اینکه آنها مرده اند وشامل آیاتی چون(**كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ**) (آل عمران/١٨٥) :(هرکسی مزه مرگ را می چشد). و(**إِنَّكَ**

مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ) (زمر/۳۰) :(ای محمد(ص) توهم می میری وآنها هم می میرند). و (وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ) (حج/٦٦) :(خدا کسی است که شما را زندگی بخشیده است وبعد شما را می میراند وسپس شما را زنده می‌گرداند).

پس مرگ طبیعی،بمعنی جدایی روح از بدن با مرگ غیرطبیعی که از بین رفتن حیات کلی از روح و بدن است اختلاف دارد۰چنانکه خواب نیز نوعی مرگ و وفات گفته شده است، در حالیکه در هر یک از این دو نوع مرگ یعنی مرگ بمعنای جدایی روح از بدن و مرگ بمعنی خواب ، حیات وجود دارد . در یکی حیات معنوی و در دیگری حیات حقیقی نهفته است .چنانکه خداوند می فرماید: (اللَّهُ يَتَوَفَّى الأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَى عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الأُخْرَى إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى) (زمر/٤٢) :(خداوند ارواح را به هنگام مرگ انسانها ودروقت خواب انسانها بر می‌گیرد، ارواح کسانی را که فرمان مرگ آنها را صادر کرده است نگاه می دارد وارواح دیگری را- که هنوز صاحبانشان اجلشان فرا نرسیده به تن- باز می گرداند تا وقت مشخصی که پایان عمرشان است).

بنابراین زمانی که پیامبر(ص) از خواب بیدار می شدچنین می گفت: «**الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا والیه النشور**»: (حمد وستایش مر خدائی را که بعد ازآنکه ما را میرانده دوباره زنده کرد و به سوی او باز می گردیم).

و درحدیثی می‌فرماید:«**الحمد لله الذی رد روحی وعافانی فی جسدی واذن لی بذکره وفضلنی علی کثیر ممن خلق تفضیلا**» :(حمد وستایش مر خدائی را که روحم رادوباره باز گردانید وجسمم را سلامتی بخشیدواجازه ی ذکر ویادش را عطا کرد و مرا بر بسیاری از مخلوقاتش فضیلت وبرتری داد).

و چون بر بستر خواب آرام می گرفت می گفت: «**اللهم انت خلقت نفسی وانت توفاها لک مماتها ومحیاها ان امسکتها فارحمها وان ارسلتها فاحفظها بما تحفظ به عبادک الصالحین** » :(پروردگارا! تو مرا خلق کرده‌ای و مرا می‌میرانی، مردن و زنده بودنم برای توست و اگر نفسم را گرفتی به آن رحم کن واگرآن را باز فرستادی از آن به آنچه که بندگان صالحت را محافظت می کنی محافظت فرما) و می‌گفت: «**بسمک اللهم أموت وأحیا**» :(به نام تو ای پروردگار! می میرم و زنده می‌شوم)٠

فصل دوم

حسد نیز از بیماریهای قلب است

حسد: یعنی کینه توزی نسبت به کسی و خواستار از بین رفتن نعمتهایی که شامل حال وی شده است۰

بعضی گفته‌اند حسد به همان رنجی می‌گویند که شخص، هنگام باخبر شدن از حال کسیکه وضع‌اش خوب شده است، می‌برد.

همچنین گفته‌اند: حسدیعنی آرزوی زوال نعمت از دیگران بدون اینکه آن نعمت را برای خود آرزو بکند. بخلاف غبطه که عبارت است از آرزو کردن نعمت برای خود بدون آرزوی زوال آن از دیگران. بهر حال حسد همان بغض وکینه و کراهت و رنجی است که با دیدن حسن حال محسود به حاسد دست می‌دهد.

حسد بر دو نوع است

۱- ناراحتی و رنجور شدن بخاطر نعمتی که نصیب کسی شده است . این حسد ،مذموم و ناپسند می باشد. در اینصورت حاسد از محسود بدش می آیدو همواره با دیدن اودچار ناراحتی و اذیت می گردد و این به صورت بیماری در قلبش می ماند و اگر ببیند که آن نعمت از آن شخص گرفته شده است ، خوشحال می گردد.هر چند که برای او از نظر مالی منفعتی نداشته باشد . همینقدر برای او کافی است که قلبش تشفی حاصل کند و دیگر احساس درد و رنج ننماید. البته باید دانست که این درد ورنج برای همیشه از بین نمی رودبلکه مانند بیماری است که با مداوا برای مدتی تسکین یافته وبیماریش همچنان باقی ا ست. چون این بغض وناراحتی او نسبت به نعمت و بخشش خداوند به بندگانش نوعی بیماری است و ممکن است دوباره نسبت به کسی دیگر برگردد. واین نهایت بد بختی و زیانکاری ا ست٠

۲- حاسدبرتری محسود را بر خود، ناپسند می داند ودوست داردبدون آنکه از شخص محسود کم شود او هم مثل شخص محسود

یا بالاتر از او باشد. این هم نوعی حسد است و به آن غبطه[۱] نیز می‌گویند٠

پیامبر (ص) خدا، در حدیثی متفق علیه که از عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عمر(رض الله عنهما) روایت شده آن را حسد نامیده است :« **لا حسد الا فی اثنتین رجل آتاه الله الحکمة فهو یقضی بها ویعلمها ورجل آتاه الله مالا و سلطه علی هلکته فی الحق»** :(حسد جز در این دو چیزجایز نیست۱- مردی که خداوند به او علم و حکمتی داده و با آن قضاوت می کند وبه مردم علم می آموزد. ۲-و مردی که خدا به او مال و ثروتی داده است واورا بر آن مسلّط کرده تا آنرا در راه حق مصرف نماید).

روایت عبدالله بن عمر(رض)چنین است :«**لا حسد الا فی اثنتین رجل آتاه الله القرآن فهو یقوم به آناء اللیل والنهارورجل آتاه الله مالا فهو ینفق منه فی الحق آناء اللیل والنهار**»: (۱- مردی که خداوند به او قرآن داده و او شب وروز مشغول خواندن وعمل کردن به آن است۲- و مردی که خداوند به او مال وثروتی داده و او هم شب وروز مشغول بخشیدن آن در راه حق است)٠

---

۱. مترجم: همچنانکه قبلا شرح داده شده است٠

پس این نوع حسد که در آن بدون اینکه زوال نعمتی را از کسی دیگر آرزو بکند. آنرا برای خود نیز آرزو نماید، اشکالی ندارد.

امام بخاری(رح) از ابوهریره (رض)[۱۲] روایت می‌کند که پیامبر (ص) فرمود: «**لاحسد الا فی اثنین: رجل آتاه الله القرآن فهو یتلوه اللیل والنهارفسمعه رجل فقال: یا لیتنی اوتیت مثل ما اوتی هذا فعملت فیه مثل ما یعمل هذا ورجل آتاه الله مالا فهو یهلکه فی الحق فقال رجل: یا لیتنی اوتیت مثل ما اوتی هذا فعملت فیه مثل ما یعمل هذا**»: (حسودی در غیر این دو چیز درست نیست: مردی که خداوند به او قرآن داده است او شب وروز مشغول تلاوت آن می‌باشد.چنانکه شخص دیگری قرآن خواندن او را می شنود و می گوید خدایا! کاش مثل آنچه که به آن مرد عطا کرده ای به من نیز عطا می کردی تا من هم مثل او تلاوت می‌کردم. و مردی که خدا به او مال وثروتی عطا کرده و آنرا در راه حق صرف می کند ، شخص دیگری می گوید خدایا !کاش مثل آنچه

۱. ابوهریره، عبدالرحمن بن صخر الدوسی الیمانی است، که ا حادیث زیادی را ازپیامبر(ص) وامام ابوبکر(رض) وامام عمر(رض) روایت کرده است٠سعید بن المسیب وبشیربن نهیک هم ازابوهریره احادیث زیادی را روایت کرده اند، ابوهریره(رض) از همه ی اصحاب بیشتر احادیث از پیامبر(ص) روایت کرده است٠در سال ۵۸ ه٠ق ازدنیا چشم فرو بست٠

که به آن مرد عطا کرده ای به من نیزعطامی کردی تا من هم مثل او عمل می‌کردم).

پس پیامبر(ص) حسد را فقط دراین دومورد، جائزمی دانست ، و این نوع حسد را علما، غطبه ، نامیده اند٠ که عبارت است از طلب کردن نعمتی که خداوند به دیگری داده بدون اینکه آرزوی زوال نعمت از آن شخص بکند.

در اینجا اگر سؤال شود که چرا به غبطه حسد گفته شده است در حالی که انسان دوست دارد خداوندبه او نعمت فراوان بدهد؟ در جواب باید گفت: که نقطه ی آغازین این دوست داشتن به خاطر دیدن اثر آن نعمت برکسی بوده است که از دیدن آن احساس درد ورنج نموده. و اگر آن نعمت را بر غیر خود نمی‌دید هیچگاه احساس ونیاز به آن پیدا نمی‌کرد٠ پس زمانی که سرچشمه ی این احساس و این آرزو چنین بوده، برای آن نامی جز حسد نمی توان در نظر گرفت . اما اگر کسی دوست داشته باشد که خداوند بدون آنکه دَربِ رحمتش را برروی دیگری ببندد و نعمتش را از اوبگیرد، به او نیز نعمت ببخشد، این را حسد نمی‌نامند بلکه احساس نیازی است نسبت به نعمتی و آن را از خدایش درخواست کرده است٠و اکثر مردم به نوع دوم از حسد امتحان وآزمایش می شوند و خداوند نیز می خواهد

که انسان نوع دوم حسد را داشته باشد نه نوع کریه وزشت نخست را.و این نوع رامنافسه(مسابقه دادن در بدست آوردن خیر ونیکی) نیز گفته اند ، که در آن دو نفر برای رسیدن به خیر ونیکی رقابت می کنند و هر دو قصد پیروزی دارند، و می خواهند که مقرّب درگاه الهی باشند٠

مسابقه و رقابت از راه شرعی اشکالی ندارد بلکه مورد ستایش وتقدیر نیز می باشد٠ چنانکه خداوند می فرماید : **(إِنَّ الأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ(۲۲)عَلَى الأَرَائِكِ يَنظُرُونَ(۲۳) تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ(۲۴)يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ (۲۵)خِتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسْ الْمُتَنَافِسُونَ)** (مطففین /۲۲تا۲٦)

ترجمه: «بی گمان نیکان در میان انواع نعمتهای فراوان بهشت بسرخواهند برد، برتختهای مجلل تکیه می زنند و- به زیباییها ونعمتهای بسیار آنجا می نگرند، خوشی وخرّمی ونشاط نعمت را درچهره هایشان خواهی دید، به آنان از شراب زلال وخالصی داده خواهد شد که دست نخورده وسربسته است، مهروسرپوش آنها از مشک است٠مسابقه دهندگان باید برای بدست آوردن این- چنین شراب وسایر نعمتهای دیگر بهشت- با همدیگرمسابقه بدهند وبریکدیگرپیشی بگیرند».

در این آیه خداوند به سبقت گیرندگان و شتابندگان می فرماید برای بدست آوردن و رسیدن به نعمتهای ابدی بهشت با هم مسابقه دهید نه برای بدست آوردن دنیای فانی واین مفهوم، موافق، حدیث پیامبر (ص) می باشد که در آن از حسادت کردن نهی کرده مگر در دو مورد: یکی اینکه خدا به کسی علمی داده و آن شخص نیزبه آن علم عمل می کند و آن را به دیگران یاد می دهد ودوم اینکه خداوند به کسی ثروتی داده وآن شخص نیز آن مال را در راه خدا انفاق می‌کند اما کسی که به او علمی داده شده است که نه به آن عمل می کند و نه به دیگران یاد می دهد یا مالی به او داده شده و آن رادر راه خدا انفاق نمی کند ارزش حسودی راندارد ونباید آرزوی رسیدن به اورا داشت زیرا دررسیدن به او خیری وجود ندارد بجزعذاب و بدبختی.

همچنین کسی که ولایت وسرپرستی به او واگذار می شود و او نیزبه عدل وعلم در انجام آن می کوشد و امانت را به اهلش می‌رساند و حق ولایت را آنگونه که هست ادا می کند و بین مردم به کتاب(قرآن) و سنت(حدیث) حکم می‌نماید، دارای درجه ی بزرگ ورفیعی است و مانند مثل مجاهدی است که در جهاد بزرگی بسر می برد. چون نفس بشری طوری خلق شده که نسبت به کسانی که در سختی و رنج

زیادی هستند حسودی نمی برد، به همین خاطر است که پیامبر(ص) بحث مجاهد در راه خدا را در احادیث حسودی نیاورده است زیرا انسان مجاهد در چنان سختی و ناراحتی ای بسر می برد که دارای فضل و برتری بیشتری نسبت به کسی است که مالش را در راه خدا انفاق می کند و یا علمی دارد که به مردم یاد می دهد چون این دو دسته دارای دشمن نیستند که به آنها فشار بیاورد و دچار سختی و ناراحتی بشو ند و اگر آنها نیز در راه اشاعه ی مال و علم دارای دشمن شوند قطعاً خیر و ثواب آنها نیزفزونی می‌یابد. همچنین پیامبر(ص) بحث انسان نمازگزار، روزه دار و حج کننده را در احادیث حسودی نیاورد زیرا اینگونه اعمال معمولاً از نظر اجتماعی برای انسان ،بقدر انفاق و علم آموزی سودمند نیستند.

حسد ورزیدن بیشتر نسبت به پست و مقام و ریاست اتفاق می افتد نه به وضعیت خوراک و پوشاک و نوشیدنی و غیره، بنابراین پیامبر(ص) نیز به خاطرهمین ، حسد را نسبت به صاحب مال و عالم جایز دانست به شرطی که به صورت غبطه باشد، چون این دو شخص همیشه در میان مردم دارای قدر و منزلت زیادی می باشند. همواره گروه انبوهی از مردم پیرامون علماء وسرمایه داران دیده می شوند۰عالم به مردم غذای روح و روان می دهد و صاحب مال مردم را

غذای جسم می دهد و بهر صورت مردم به آنها نیاز دارندچنانکه خداوند می فرماید : (ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً عَبْدًا مَمْلُوكًا لاَ يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ(٧٥)وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لاَ يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلاَهُ أَيْنَمَا يُوَجِّهُّ لاَ يَأْتِ بِخَيْرٍ أَيْنَمَا يُوَجِّهُّ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) (نحل/٧٥و٧٦)

ترجمه: «خداوند برده ی مملوکی را به عنوان مثال ذکر می کند که قادر بر هیچ چیز نیست و- درمقابل آن- انسان – باایمانی- رامثل می زند که به اوروزی حلال وپاکیزه ای داده است واو پنهانی وآشکارا ازآن می بخشد وخرج می‌کند آیا آنان یکسانند٠سپاس خدا را سزاست- که مارا بنده ی خود کرد نه بنده ی بندگان خود- وبلکه بیشتر آنان- فرق حق وباطل را- نمی دانند٠وخداوند دو مرد را مثل می زند که یکی از آنان لال مادرزاد است وبرانجام چیزی توانائی ندارد وسربارصاحب خود بوده وبه هرجا اورا بفرستد نفعی نخواهد داشت، آیا این چنین شخصی برابراست با کسی که- کارکن، نان آوروسرپا

خیروبرکت است ومرتباً دیگران را – به عدل وداد می خواند و در جاده‌ی صاف وراست قراردارد».

مثال اول : خداوند در این مثال ذات پاك و مقدّس خود را با شریکانی که مردم در عبادت با او گرفته اند مقایسه می کند. شریکان و بتانی که هیچ قدرتی بر انجام عمل سودمند و یا کلام مفید ندارند۰آیا کسی که برده ی کسی دیگر باشد وقادر بر انجام هیچ کاری نباشد با کسی که خداوند به او مال وثروت عطا کرده و او نیز از این مال وثروت در راه خدا انفاق می‌کند، برابر است.پس خداوندی که قادر به نیکی رساندن به بندگان ا ست چطورشبیه مخلوق عاجز وناتوان می باشدکه قدرت انجام هیچ نفع وضرری را ندارد، چطور ممکن است که چنین مخلوقی را با خدا شریك قرارداد؟ اصلاً چنین چیزی محال وغیر قابل تصور است.

مثال دوم: باز خداوند در این مثال نفس پاك ومقدّسش را با شریکانی که مردم در عبادت برای خداوند قرار داده اند مقایسه می‌کند، شریکان وبتانی که نمی توانند حرف بزنند و تفکر کنند، آیا کسی که لال است و نمی تواند تعقل وتفکر کندو قادر به انجام هیچ کاری نیست وبال گردن صاحبش است و هر زمان که او را به دنبال

کاری بفرستند نمی تواند آن را انجام دهد و هیچ نفعی ندارد مِثل کسی است که انسان عالم و عادلی است و به راه راست و عدل دعوت می کند و خودش نیز به راه راست استوار است٠پس چه رسد که چنین بنده ای را با خداوندی که عالم، عادل، قادربر امر ونهی و بر پا دارنده ی راه راست است، شریک بکنند.خداوند می فرماید: (شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ وَالْمَلاَئِكَةُ وَأُوْلُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) (آل عمران/۱۸) :(خداوند- با نشان دادن جهان هستی بگونه ی یک واحد به هم پیوسته و یک نظام یگانه و ناگسسته، عملاً- گواهی می‌دهد به اینکه معبودی جز او نیست و او- در کارهای آفریدگان خود- دادگری می کند. و فرشتگان و صاحبان دانش گواهی می‌دهند جز او معبودی نیست که هم توانا و هم حکیم است).

(إِنَّ رَبِّى عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) (هود/٥٦) :(بیگمان خدای من بر راه راست قراردارد).

خیر هرگز، خدا با بتان وشریکان پست وبی ارزش قابل مقایسه نیست٠

بخاطر همین دو نعمت یاد شده بود که مردم خانواده‌ی عباس (رض) را بزرگ و محترم می‌شمردند، زیرا در آن خانواده عبدال

له(رض) بن عباس وجود داشت که به مردم قرآن وحدیث یاد می‌داد و برادر دیگرش به مردم غذا می‌داد مردم نیز آنها را گرامی می‌داشتند.

همچنین وقتی معاویه (رض) مردم را می دید که از صحابی بزرگوار؛ عبدالله بن عمر (رض) در مورد مناسک حج سؤال می پرسند و او به آنها پاسخ می‌دهد، گفت: به خدا سوگند این شرافت بزرگی است که خداوند نصیب عبدالله کرده است . روایت شده که عمر (رض) با ابوبکر(رض) در بدست آوردن خیر ونیکی مسابقه می داد٠ چنانکه در روایتی که از عمر (رض) نقل شده است ایشان می‌گوید: «امرنا رسول الله(ص)ان نتصدق فوافق ذلک مالا عندی فقلت الیوم اسبق ابابکر ان سبقته یوما٠قال فجئت بنصف مالی قال فقال لی رسول الله(ص) ما ابقیت لاهلک قلت مثله٠واتی ابوبکر(رض) بکل ما عنده فقال له رسول الله (ص) ما ابقیت لاهلک قال: ابقیت لهم الله ورسوله فقلت لا اسابقک الی شیء ابدا»

ترجمه: پیامبر(ص) ما را امر کرد که برای جهاد در راه خدا مال بیاوریم. من هم مالی داشتم با خود گفتم که امروز اگر از ابوبکر(رض) پیشی نگیرم او جلو می‌افتد٠نصف مال وثروتم را با خودم نزد پیامبر (ص) بردم. پیامبر (ص) فرمود : چیزی برای خانواده ات باقی گذاشته

ای، گفتم: نصف مالم را برای آنها گذاشته ام۰در آن لحظه ابوبکر (رض) آمد و تمام مالش را آورده بود، پیامبر (ص) به او گفت : چیزی برای خانوادهات باقی گذاشتهای، ابوبکر (رض) گفت: خدا ورسولش را برای آنها باقی گذاشتهام. گفتم : ای ابوبکر(رض) من هیچ گاه در انجام چیزی از تو پیشی نخواهم جست).

آنچه را که عمر(رض) انجام داد نوعی مسابقه در امر خیر و غبطهی صحیح بود، ولی ابوبکر(رض) همیشه نسبت به عمر(رض) برتری داشت و او نیازی به مسابقه وغبطه نداشت از اینرو هیچگاه به حال و وضع کسی دیگر حسد نمیورزید.

پیامبر خدا؛ موسی(ع)، نیز در هنگام معراج به حال خاتم پیامبران ، غبطه خورد، تا جایی که چنین روایت شده است: «**بکی لما تجاوزه النبی(ص) فقیل له: مایبکیک؟ فقال: ابکی لان غلاما بعث بعدی یدخل الجنة من امته اکثرممن یدخلها من امتی**» (زمانی که پیامبر(ص) از کنار موسی(ع) گذشت، موسی(ع) به گریه افتاد، گفتند: چه چیزی تو را به گریه انداخت ؟ گفت: بخاطر اینکه نوجوانی بعد از من مبعوث شده است و تعداد کسانی که از امت او وارد بهشت می شوند از تعداد امتیان من وارد بهشت می شوند بیشتراند.) (متفق علیه).

در میان صحابه ی رسول خدا(ص) اشخاص دیگری نیز چون ابو عبیده بن الجراح(رض) و امثال او بودند که حتی از همین نوع حسد مباح یعنی غبطه خوردن پاک بودند، چون درجه و مقام آنها بالاتر از این بود که به شخص دیگری غبطه بخورند و به همین خاطر است که ابوعبیده (رض) شایستگی امانتدار بودن امت را از طرف پیامبر(ص)بدست آورد و پیامبر(ص) او را امین امت نامیده است ۰

پس شخص امینی که در خود هیچگونه ترس و احساسی نسبت به کوتاهی در امانات نمی بیند، از کسی که‌در خود احساس نقص در امانتداری می کند، مقدمتراست. حتی چنین شخصی نسبت به زنان و فرزندان مردم امین شناخته می شود۰ اگر کسی امین بر چیزی مقرر شود که از خیانت او در امان نباشند مانند: دادن گوسفند به دست گرگ است.

در حدیثی که امام احمد از انس بن مالک[۱۳] (رض) روایت کرده، آمده است که انس (رض) گفت : «**کنا یوما جلوسا عند رسول**

۱.انس بن مالک بن النضر ابوحمزه الانصاری المدنی، مدت زیادی را با پیامبر(ص) زندگی کرد وخادمشان بود۰ احادیث زیادی را ازپیامبر(ص) حفظ کرد۰درسال ۹۳ه‍۰ق ازدنیا رخت بربست۰

الله(ص) فقال: یطلع علیکم الآن من هذا الفج رجل من اهل الجنة٠قال فطلع رجل من الانصار ینظف لحیته من وضوء،قد علق نعلیه فی یده الشمال فسلم٠فلما کان الغد قال النبی(ص) مثل ذلک، فطلع ذلک الرجل علی مثل حاله، فلما کان الیوم الثالث قال النبی(ص) مثل ذلک، فطلع ذلک الرجل علی مثل حاله»

ترجمه: (روزی نزد پیامبر نشسته بودیم،فرمودند: اکنون از این ناحیه مردی از اهل بهشت می آید. ناگهان مردی از انصار آمد، در حالیکه محاسن خود را از وضوئی که گرفته بود خشک می کرد وکفشهایش را به دست چپ گرفته بود، جلو آمد وسلام کرد٠فردای آن روز نیز باز پیامبر(ص) سخن دیروز را تکرار کرد وناگهان همان مرد با حال و وضع روز قبل آمد. روز سوم نیز پیامبر چنین گفت وباز همان مرد آمد. هنگامی که پیامبر(ص) برخاست و رفت، عبدالله بن عمرو بن العاص(رض) دنبال آن مرد براه افتاد وبعداً چنین تعریف کرد: نزد آن مرد رسیدم وگفتم:من با پدرم بحثم شده است وسوگند خوردهام تا سه روز نزدش نروم، اگر اجازه بدهید می‌خواهم به خانه‌ی شما بیایم. آن مرد اجازه داد وتا سه شبانه‌روز در خانه‌اش بودم. در این مدت عمل بخصوصی ازآن مرد، ندیدم فقط او شبها زمانی که لباس

درمی‌آورد ومی‌خوابید ذکر خدا را می‌کرد و تکبیر می‌گفت و تا فرا رسیدن وقت نماز صبح می‌خوابید. عبدالله می‌گفت: از آن مرد جز شکر وسپاس خدا چیزی نشنیدم. وقتی خواستم به خانه‌ام برگردم به اوگفتم ای بنده‌ی خدا! من با پدرم هیچ گونه مشکلی ندارم، بلکه از پیامبر(ص) شنیدم که سه بار گفت: اکنون مردی از اهل بهشت از آن راه می‌آید و هر سه دفعه تو از آن راه آمدی خواستم چند روزی با تو باشم تا ببینم که چه عملی انجام می‌دهی که بهشتی شده‌ای. تا من نیز آنها را انجام دهم، ولی تو را ندیدم که عمل زیادی انجام دهی، پس چه چیزی باعث شدتا پیامبر(ص)، در حق تو بگوید بهشتی هستی؟ آن مرد گفت: من عمل خاصی انجام نمی‌دهم که باعث این مسأله شده باشد. تنها می‌دانم که کینه و بغض هیچ مسلمانی را در دل ندارم و نسبت به خیری که خداوند به کسی عطا کرده، حسد نمی‌ورزم. عبدالله گفت: پس همین است آن چیزی که تو را به این مقام رسانده و هر کس توان آنرا ندارد. منظورعبدالله بن عمرو(رض) این بود که گر چه ظاهراً این عمل ساده به نظر می‌رسد ولی بیشتر مردم بدان گرفتار هستند.

و به همین خاطر است که خداوند انصار را مورد ستایش وتمجید قرارداده، درمورد آنها فرمود: (وَلاَ يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا

أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ (حشر/۹): (ودردرون خود احساس ورغبت نیازی نمی کنند به چیزهایی که به مهاجران داده شده است وایشان رابرخود ترجیح می‌دهند هرچند که خود سخت نیازمند باشند).

مفسران می گویند: انصار در دلهایشان هیچ گونه احساس حسد و غبطه ای نسبت به آنچه که از مال فیء[١٤] به مهاجران داده می‌شد نداشتند ٠حتی مال و ثروت خودشان را نیز با مهاجران تقسیم می کردند، با وجود این در بین اوس وخزرج که دو قبیله مسلمان در مدینه بودند، غبطه به همدیگر وجود داشت و آنها در دینداری، با همدیگر رقابت می کردند و اگر یکی از آنها می‌دید که طرف مقابل کاری را انجام داده که به باعث فضل وبرتری او نزد خدا و پیامبر (ص) شده است، آنها نیز فوراً مبادرت به انجام آن کار می کردند تا از این فضل وبرتری بی نصیب نباشند. البته این مسئله، مسابقه ای برای رسیدن وتقرّب به خداوند تبارك وتعالی بود نه نوعی کینه وبغض نسبت به یکدیگر و حسادت وغبطه ای بود برای رسیدن به کمال و پیمودن طریق سعادت

١. مترجم: مال فیء ، مالی است که بدون جنگ در جهاد ازکافران به دست می آید٠

نه تصاحب مقام ومنصب دنیوی. خوشا به حال چنین قلوبی وخوشا به حال صاحبان چنین قلوبی زیرا خداوند می فرماید: **(وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسْ الْمُتَنَافِسُونَ)** (مطففین/۲٦): (مسابقه دهندگان باید برای بدست آوردن این- چنین شراب و سایرنعمتهای دیگر بهشت — با همدیگر مسابقه بدهند وبریکدیگر پیشی بگیرند).

اما حسد مذموم ومکروه را خداوند حرام می داند ودر مورد حسادت یهود می‌فرماید: **(وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ الْحَقُّ)** (بقره/۱۰۹): (بسیاری از اهل کتاب از روی رشک وحسدی که دردرونشان ریشه دوانده است آرزو دارند اگربشود شما را بعد ازپذیرش ایمان- به جانب کفر وبه حال سابقی که داشتید- بازگردانند با اینکه حقایق برایشان روشن گشته است).

یهودیان مرتد شدن و بازگشت از اسلام مسلمانان را از روی حسد وکینه ای که داشتند آرزو می کردند زیرا آنها نسبت به این نعمت و فضلی که نصیب مسلمانان شده بود خیلی ناراحت بودند و احساس بغض و کینه می کردند خداوند می فرماید :(**أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَي مَا آتَاهُمْ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ**

الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا(٥٤) فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَي بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا) (نساء/٥٤و٥٥) :(آیا آنان برچیزی حسد می برند که خداوند از روی فضل ورحمت خود — با برانگیختن محمد(ص) — به مردم — عرب — داده است٠ما که به آل ابراهیم — ابراهیمی که از اجداد شما وایشان است — کتاب آسمانی وپیغمبری وپادشاهی عظیمی دادیم٠ولی جمعی از آنان که — ابراهیم وآل ابراهیم در میانشان مبعوث شده بودند — به کتاب آسمانی ایمان آوردند وجمعی دیگرازآن روی گردان وباز دارنده بودند وآتش فروزان وزبانه کشان جهنم برای چنین افرادی بس است). **(قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ(١)مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ(٢)وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ(٣)وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ(٤)وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ(٥))**: (بگو به خداوندگار سپیده‌دم پناه می‌برم، از شرهرآنچه که خداوند آفریده است، وازشرشب بدانگاه که کاملاً فرا می‌رسد ـ وجهان را به زیر تاریکی خود می‌گیرد ـ و ازشرکسانی که در گره‌ها می‌دمند، وازشرحسود بدانگاه که حسد می‌ورزد) (فلق/٥).

مفسران می گویند که این سوره بخاطر حسودی کردن یهودیان و سحر کردن لبید ابن الا عصم یهودی نسبت به پیامبر نازل شده است٠

شخص حسود نسبت به نعمتی که خداوند به کسی دیگر داده، ناراحت وغمگین می‌شود، ظالم وسرکش، و دچار معصیت و نافرمانی خداوند شده است وبا این کار مستوجب عذاب خداوندی می شود. از اینروباید از حسادت دست بردارد و توبه کند۰اما شخصی که نسبت به وی حسودی شده، مظلوم است و باید بر اذیّت حسود صبر داشته باشدو از شر او به خدا پناه ببرد. تا ایمانش سالم بماند۰ چنانکه خداوند می فرماید: ﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ﴾ (بقره/۱۰۹) (بسیاری از اهل کتاب از روی رشک وحسدی که دروجودشان ریشه دوانده است آرزو دارند اگر بشود شما را بعد از پذیرش ایمان بازگردانند با اینکه حقانیت اسلام کاملا برایشان روشن گشته است، پس گذشت نما ئید وچشم پوشی کنید تا خدا فرمانش را می‌دهد – که در برابرشان چه کار کنید).

خداوند یوسف را بوسیله ی حسادت برادرانش نسبت به او امتحان وآزمایش کرد زمانی که برادرانش گفتند:

﴿لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَى أَبِينَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ (یوسف/۸) یوسف وبرادرش – بنیامین که از یک مادربودند ـ

درپیش پدرمان از ما محبوب ترند در حالی که ما گروه نیرومندی هستیم – واز آن دو برادربرای پدرمان سودمندتریم ـ مسلما پدرمان در گمراهی واشتباه روشنی است.

آنها نسبت به جایگاه ومنزلتی که یوسف وبرادرش بنیامین نزد پدرشان داشتند، حسودی کردند بنابراین، یعقوب(ع) به یوسف گفت:

﴿لاَ تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾ (یوسف/۵) خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن – چرا که مایه حسد آنان می شود وشیطان ایشان را برآن می‌دارد – که برای تو نیرنگ بازی ودسیسه سازی کنند٠بیگمان شیطان دشمن آشکار انسان است.

پس آنها به سبب خوی بد وتصمیمشان نسبت به قتل یوسف وانداختن او در چاه وفروختن وی به عنوان برده به کسانی که به سرزمین کفر می رفتند وباعث شدند که یوسف برده ی کفّار شود درحق یوسف ظلم روا داشتند و او را مورد ستم قرار دادند٠سپس یوسف دوباره بوسیله ی زنی که او را به فساد دعوت می کرد مورد آزمایش قرار گرفت و او برای نجات از این شیطان به خدا پناه برد و

زندان را بر آزادی و عذاب دنیا را برعذاب آخرت برگزید، یوسف در این جریان هم به سبب حسادت آن زن نسبت به زیبایی اش مظلوم ومورد ستم واقع شد۰این کینه توزان به سبب کینه ای که نسبت به یوسف داشتند باعث شدند که او را در چاه بیندازند سپس به صورت برده ای اسیر وبی اختیار او را فروختند و یوسف را که درنهایت مردانگی وآزادی بود به یوغ بردگی و سپس به زندان انداختند و این آزمایش اخیر از همه مهمتر بود یوسف در آن بزرگترین وسخت ترین مصائب و رنجها را کشید، و با اختیار کامل صبر جمیل را برگزید و به سبب تقوایی که داشت تحمل کرد و در مقابل معصیت صبر را پیشه ساخت. بر خلاف صبر در مقابل ظلمهائی که بر او رفته بود زیرا در آنجا هیچ اختیاری نداشت و کاملاً مجبور بود. و صبر بر معصیت از صبر بر مصیبت افضل است. چنانکه خداوند می فرماید:

(إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لاَ يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ) (یوسف/۹۰) بیگمان هر کس از خدا بترسد و- در برابر گرفتاریها ومصیبتها – شکیبایی واستقامت ورزد – خداوند پاداش او را خواهد داد – چرا که خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نمی گرداند.

انسان مؤمن باید این چنین بر ایمانش صبر داشته باشد یعنی اگر از او خواستند که از دینش دست بردارد و کافر شود و اگر نه به زندانش می اندازند یا از سرزمینش بیرون می کنند، باید بر ایمانش استوار بماند وطرف دوم را انتخاب نماید یعنی راه صبر وتحمل را در پیش گیرد. و هجرت را بپذیرد، همچنان که این مسأله برای مهاجران صدر اسلام نیز پیش آمد وآنها ترک وطن را بردست کشیدن از دینشان ترجیح دادند و پیوسته مورد آزار و اذیّت واقع می شدند.

پیامبر بزرگ اسلام نیز به شیوه های مختلف مورد، آزار واذیّت قرار داده شد ولی صبر و استقامت را در پیش گرفت حتی آنحضرت بیش از یوسف علیه السلام مورد آزار قرار گرفت. زیرا از یوسف خواسته شد یا زنا کند یا به زندان افکنده می شود ولی از پیامبر(ص) و اصحابش (رض) خواسته شد که از دینشان دست بردارند و اگر نه کشته می شوند. طبعاً زندانی شدن از کشته شدن راحت تر است، البته مشرکان، پیامبر(ص) و طایفه ی بنی هاشم را مدت زیادی در شعب ابی طالب زندانی و محاصره وتحریم اقتصادی کردند و پس ازمرگ ابوطالب دایره ی فشارشان بر پیامبر(ص) تنگترگردید. و وقتی که از بیعت انصار با پیامبر (ص) درعقبه‌ی اول ودوم پی بردند در صدد برآمدند تا از مهاجرت مسلمانان به مدینه بگیرند وبه همین دلیل

پیامبر(ص) واصحابش را محاصره کردند وحتی تصمیم به قتل رسول الله گرفتند. هیچ کس نمی توانست هجرت کند مگر اینکه بطور پنهانی این کاررامی کرد. تنها عمر بن خطاب(رض) بود که با نهایت شجاعت و دلیری در جلوی چشم همه ی مشرکان عزم سفرکرد و هجرتش را به مدینه آغاز نمود. خلاصه اینکه آنهایی که توانستند، پنهانی هجرت کردند و بقیه که قادر به این کار نبودند درمکه ماندند و به زندان افکنده شدند ۰

مصایب و مشکلاتی که به مؤمنان روا داشته شد بخاطر اطاعت از خدا و پیامبرش(ص) بود، یعنی آنها به اختیار خود اسلام را برگزیدند و به خاطر ایمانشان دچار اذیّت و آزار شدند ولی مصیبت زندانی شدن یوسف، در اثر تقدیری بود که خداوند برای او نوشته بود. همچنانکه خداوند می‌فرماید:(وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلاَ أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ) (یوسف/۲٤): (زن ـ زلیخا ـ قصد مراوده با یوسف را کرد و یوسف نیز قصد مراوده با زلیخا را کرده بود اگر برهانی از خداوند را نمی‌دید)۰

پس یوسف هم قصد زلیخا را کرد ولی چون برهان و حجت خداوند را دید دست باز داشت۰ و بدینصورت هم صبر یوسف در مقابل معصیت و هم صبرش در مقابل ظلمی که توسط برادرانش بر او

رفت، چندان اجباری نبود بلکه از جانب خدا مجبور شد و اتفاقی بود که برایش پیش آمد. محبوب شدن نزد پدر نیز به انتخاب یوسف نبود که بعدها در اثر آن همه مصیبت برایش پیش آمد. پس انتخاب رنج و مصیبت در راه اسلام و عقیده و مبارزه با کفر، بیانگر اوج ایمان و قله ی عبودیت است وقتی خداوند کسی را که در مقابل بیماری و از دست دادن عزیزانش یا بخاطر از دست دادن مالش صبر را پیشه سازد و تحمل نماید، پاداش می دهد. پس پاداش کسیکه در راه ایمان و عقیده اش رنجها را به اختیار خود با جان و مال بخرد چقدر و چگونه خواهد بود؟!

خداوند می‌فرماید: (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لاَ يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلاَ نَصَبٌ وَلاَ مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلاَ يَطَئُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلاَ يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلاً إِلاَّ كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لاَ يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ) (توبه/۱۲۰): (چرا که هیچ تشنگی وخستگی وگرسنگی درراه خدا به آنان نمی رسد وگامی به جلو برنمی دارند که موجب خشم کافران شود وبه دشمنان دستبردی نمی زنند – وضرب وجرح وقتلی به دشمنان نمی چشانند واسیروغنیمتی از آنان نمی‌گیرند – مگر اینکه به

واسطه ی این اعمال کار نیکویی برای آنان نوشته می شود وبیگمان خداوند پاداش نیکوکاران را از به هدر نمی‌دهد).

حسادت، یکی از بیماریهای مهم است، مرضی عام وفرا گیر تعداد کمی از مردم ازآن نجات پیدا کرده اند. معروف است می گویند: هیچ کس از حسادت بری نیست با این فرق که شخص حریص و آزمند آن را آشکار می کند و شخص کریم ومحترم آن راپنهان می دارد. به حسن بصری(رح) گفتند : آیا مؤمن حسد می ورزد ؟ گفت:مگر داستان یوسف(ع) و برادرانش را از یادبرده ای؟ حسد دردل انسان رخنه می کند و تا زمانی که به مرحله‌ی عمل در نیامده باشد، گناهی محسوب نمی شود. کسی که در دلش نسبت به شخص دیگری حسدبورزد باید با بکار بردن صبر و تقوی اثرآن را ازدل بزداید و آن را برای خود زشت پندارد.

در جامعه‌ی اسلامی بر مسلمانان است که ریشه های حسد و بغض را بخشکانند . و با کسی که حسد می ورزد همکاری ننمایند. بلکه جا نب کسی را بگیرند که با او حسد شده است . زیرا او مظلوم واقع شده است و باید با او احساس همدردی شود . و اگر چنین نکنیم حق اخوت اسلامی را که او برگردن دوم ما دارد رعایت نکرده ایم .

نباید فراموش کنیم که حسادت در بین زنان از مردان بیشتر است، خصوصاً در میان زنانی که در زندگی زناشویی با هم شریک هستند، چون هر یک ازآنها می خواهد هر چه بیشتر توجه شوهر را به خود جلب نماید ۰ و در امور دنیا نیز بین شرکاء ، برسرپست و منصب ومال و دولت، حسادت روی می دهد. زیرا هرکدام ازآنها خواهان سهم بیشتری می شوند تا ازسهم دیگران کاسته شود۰ همچنین حسادت نسبت به کسانی که مورد توجه و احترام مردم قرار می گیرند، روی می دهد. مانند حسادت برادران یوسف (ع) نسبت به وی. وحسادت قابیل نسبت به برادرش هابیل، چون خداوند قربانی هابیل را قبول کرد ولی قربانی قابیل را نپذیرفت و قابیل بخاطر ایمان وتقوایی که خداوند نصیب هابیل کرده بود به او حسادت می ورزید،و حسادت یهودیان نسبت به مسلمانان نیز از همین قبیل است. معروف است که نخستین نافرمانی خدا از سه چیزشروع شد:که عبارتند از؛آزمندی ،تکبروحسد. چنانکه آزمندی آدم(ع) وکبرشیطان وحسد قابیل، سبب شد که آنها از فرمان خدا سرپیچی کنند۰

در حدیث آمده است که: «**ثلاث لا ینجو منهن احد: الحسد، الظن والطیرة وساحدثکم بما یخرج من ذلک، اذا حسدت فلا تبغض واذا**

ظننت فلا تحقق واذا تطیرت فامض» (از سه چیز هیچ کس نجات پیدا نمی کند–و حداقل یکی ازآنها در هر انسانی وجود دارد – که عبارتند از:حسد، گمان بد، طیره (فال)) و اکنون به شماراه های مبارزه با آنها را می گویم : اگر حسد ورزیدی، عصبانی مشو. اگر نسبت به چیزی ظن وگمان پیدا کردی مبادرت به آن مکن، اگر در مورد کاری احساس فال بدکردی آن را به انجام برسان. ابن ابی الدنیا[15] این حدیث را از ابو هریره (رض) روایت کرده است٠در کتب سنن (ابن ماجه، ترمذی، نسائی وابو داود) از پیامبر روایت شده است که:«**دب الیکم داء الامم قبلکم الحسد والبغض وهی الحالقة لا اقول تحلق الشعر ولکن تحلق الدین»** :(بیماریهای امتهای پیشن در میان شمانیز نفوذ کرده است که عبارتمد از: حسد و بغض. و اینها تراشنده و از بین برده اند، نمی‌گویم که موها را می تراشند بلکه اینها دین انسان را می تراشند)٠

پیامبر(ص) حسد وبغض را بیماری نامیده است همچنانکه بخیلی را بیماری نام نهاده و فرموده است:«و **أی داء اکبرمن البخل** » (و چه

۱. او، ***عبدالله بن محمد بن عبید بن سفیان بن قیس الاموی، ابوبکر بن ابی الدنیا*** *است٠کتابها ونوشته- های زیادی دارد وفرزندان خلفاء زمانش را درس می داد٠درسال ۲۸۰ه٠ق فوت کرد٠*

بیماریهائی ازبخل و خسیسی بزرگتر است؟)٠پس باید اینهارا درد و بیماری دانست٠ در حدیث دیگری پیامبر(ص) می‌فرماید: «اعوذ بک من منکرات الاخلاق والاهواء والادواء» :(پروردگارا از اخلاق و هواها و بیماریهای زشت به تو پناه می برم) ٠ خداونددر مورد رسول الله می فرماید :(**وَإِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ**) (قلم/٤): (ای پیامبرتو دارای اخلاق بس پسندیده وبزرگ هستی) ٠ ابن عباس(رض) وابن عیینهٔ[١٦] و احمد بن حنبل می‌فرمایند که: مراد از (**خُلُقٍ عَظِیمٍ**) یعنی دین عظیم و بزرگ٠ در روایتی دیگر از ابن عباس (رض) آمده که (**خُلُقٍ عَظِیمٍ**) یعنی: دین اسلام٠ام المومنین عایشه (رض) می فرماید که اخلاق پیامبر (ص) قرآنی بود٠حسن بصری [١٧] (رح) می گوید : اخلاق و آداب قرآنی همان خلق عظیم است ٠

---

*١. او،**سفیان بن عیینهٔ(رح) بن ابی عمران میمون الهلالی ابومحمد الکوفی الاعور** است٠امام شافعی(رح) ، ابن معین ، ابن راهویه والفلاس ازاواحادیث زیادی را روایت کرده اند٠ درسال ۱۹۸ه٠ق فوت کرد٠*

١. حسن بن ابی الحسن یسار البصری،ابوسعید،آزاد کننده زید بن ثابت، شیخ اهل بصره بود٠درسال ۱۱۰ه٠ق از جهان رخت فرو بست٠

هوا وهوس بیماریهایی هستند که گاهی درانسان بوجود می آیند وگاهی از بین می روند ولی (الداء) همان مرض وبیماری است، که قلب را بدردمی آورد وفاسدمی کند. در حدیث قبلی، حسد درکنار بغض ذکر شده بود. زیرا شخص حسود فضل خدا را بر کسی غیر از خودش دوست ندارد وبه تدریج حسودیش به بغض و کینه ودشمنی تبدیل می شود٠شخص حسود دوست دارد نعمت خدا از شخص محسود زایل شود ولی تا خداوند نخواهد،هیچ اتفاقی نمی افتدبخاطر همین است که خود حسود دست به کارمی شود تا او را دچار ضرر و زیان بکند. چنانکه قرآن در مورد کسانی که قبل از ما بودند، می فرماید: **(مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمْ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ)** (جاثیه/۱۷) :(بعد ازآنکه علم وآگاهی- ازحقیقت دین واحکام آن- پیدا کردند دراین هنگام به سبب برتری جویی وعداوت وحسادت میان خود اختلاف ورزیدند). اختلافشان به علت علم وجهلشان نبود بلکه آنها حق را می شناختند، ولی بعضی از آنها بر بغضی دیگربه سبب حسادت، دست درازی می کردند ٠در روایتی متفق- علیه از انس بن مالک (رض) روایت شده که پیامبر فرمود: «**لاتحاسدوا ولا تباغضوا ولا تدابروا ولا تقاطعوا وکونوا عباد الله اخوانا٠ولا یحل لمسلم ان یهجراخاه فوق ثلاث لیال،**

یلتقیان فیصد هذا ویصد هذا وخیرهما الذی یبدا بالسلام» :(نسبت به همدیگر حسادت نورزید وبغض نداشته باشید وباهمدیگردشمنی نکنید وازهمدیگرجدا نشوید، وبندگان حقیقی خداوند باشید وبا یکدیگر برادروار زندگی بکنید.برای انسان مسلمان، روا نیست که بیش ازسه روزبا برادر مسلمانش قطع رابطه بکند. طوری که با هم روبروبشوند،هر کدام چهره اش را برگرداند•بهترین آن دو نفرکسی ا ست که ابتدا سلام کند)۰

در حدیث متفق علیه دیگری که از انس بن مالک(رض) روایت شده پیامبر(ص) می فرماید:«**والذی نفسی بیده لا یومن احدکم حتی یحب لاخیه ما یحب لنفسه** » :(سوگند به کسیکه جان من در دست اوست هیچ کدام از شما تا آنچه راکه برای خود دوست دارد برای برادرش دوست نداشته باشدایمانش کامل نمی‌شود)۰ خداوند نیز می‌فرماید:

(وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا(۷۲)وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَالَيْتَنِي كُنتُ مَعَهُمْ

فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا) (نساء/۷۲و۷۳) :(در میان شما گروهی هستند که- منافقند و خویشتن را جزو شما قلمداد می نمایند و به جهاد نمی‌روند و- سستی می کنند و دیگران را نیز سست می نمایند و از جنگ باز می دارند. پس اگر مصیبتی به شما رسید – طعنه زنان – می گویند: براستی خداوند به ما لطف فرمود که جزو آنان نبودیم و – در جنگ – شرکت نداشتیم. واگر رحمت خدا شامل حالتان شد- وپیروزی وغنیمتی به شما دست داد- درست مثل اینکه هرگز میان شما وایشان مودّت ودوستی نبوده، می گویند: ای کاش ما هم با آنان می‌بودیم و- ازاین پیروزی ودستاورد فراوان غنیمت- بسی بهره می‌بردیم).

این درنگ کنندگان و پشت کنندگان به جهاد در راه خدا، آنچه را که برای خود دوست داشتند برای برادران مسلمانشان نمی‌پسندیدند، بلکه اگر مصیبتی به مؤمنان می رسید آنها خوشحال می‌شدند واگرنعمتی به مؤمنان دست می داد ناراحت می شدند و دوست داشتندکه آن نعمت به آنها هم می رسید. زیرا منافقان فقط آرزوی نعمتهای دنیوی را می کردند وغرق دنیا پرستی وشیفته ی ظواهر آن شده بودند. چون آنها خداو پیامبرش و روز قیامت را دوست نداشته و

به آن ایمان نداشتند. اگر آنها به خدا، پیامبر(ص) وروز قیامت ایمان می داشتند، برادران مومن خود را نیز دوست داشته و از نعمتهائی که به آنها می رسد خوشحال و از مصیبتی که به ایمان دارن می رسد ناراحت می شدند. هر کس که شاد نکند او را آنچه را که مؤمنان را شاد می کند و ناراحت نکند او را آنچه که مؤمنان را ناراحت می‌کند، از جمله ی مؤمنان محسوب نمی شود.در حدیث متفق علیه دیگری که ازعامرالشبعی(رض) روایت شده، عامر می گوید : شنیدم نعمان بن بشیر(رض) در حال ایراد خطبه ، می گفت:«**سمعت رسول الله يقول: مثل المؤمنين فی توادهم وتراحمهم وتعاطفهم كمثل الجسد الواحد اذا اشتكى منه شیءتداعیله سائرالجسد بالحمى والسهر**»: (شنیدم که پیامبر(ص) می گفت: مؤمنان در دوست داشتن ، رحم، شفقت و محبت ومهربانی نسبت به همدیگر مثل جسد واحدی هستند که اگر عضوی از آن بدرد آیدسایر اعضای جسم همدیگر را برای مراقبت و پرستاری از آن عضومی‌خوانند).

در حدیث متفق علیه دیگری که از ابو موسی الاشعری(رض) روایت شده، پیامبر(ص) می فرماید :«**المؤمن للمؤمن كالبنيان يشد بعضه بعضا** وشبک **بين اصابعه**» :(مؤمن برای برادر مؤمنش مثل پیکره

ی یک ساختمان است که بعضی از آن بعضی دیگررا محکم نگه می دارد. و دراین هنگام پیامبر(ص) انگشتان دو دستش را در بین همدیگر فرو برد)آزمندی و بخل از جمله امراض قلب بوده و حسادت از هر دوی آنها بدتر است. در حدیث صحیحی که ابو داود روایت کرده پیامبر(ص) می فرماید :«**الحسدیأکل الحسنات کما تأکل النار الحطب والصدقة تطفئ الخطیئة کما تطفئ الماء النار**»: (حسادت، حسنات و نیکیها را از بین می برد، همچنانکه آتش، هیزم را می سوزاندو صدقه دادن، گناهان را پاک می کند همچنانکه آب، آتش را خاموش می کند).

شخص بخیل و حریص، نعمتها را از نفسش دریغ می کند و شخص حسود نسبت به نعمتهای الهی که به دیگران داده شده ناراحت می شود.خداوند می فرماید: **(وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُوْلَئِكَ هُمْ الْمُفْلِحُونَ)** (حشر/۹) : (وکسانی که ازبخل وحسد، نفس خود را مصون ومحفوظ بدارند ایشان قطعاً رستگارند).

در حدیثی متفق علیه پیامبر(ص) می فرماید: «**اياكم والشح فانه اهلک من كان قبلكم امرهم بالبخل فبخلوا وامرهم بالظلم فظلموا وامرهم بالقطيعة فقطعوا**» :(از آزمندی جدا" پرهیز کنید زیرا کسانی

راکه قبل از شما بودند، نابود کرد،آنها را به بخل و ظلم و قطع رابطه ی خویشاوندی وا داشت)٠

صحابی گرانقدر عبدالرحمن بن عوف(رض) درهنگام طواف خانه خدا این دعا را تکرار می کرد:«**اللهم قنی شح نفسی**» :(پروردگارا مرا از بخیلی وآزمندی نفسم پاک گردان)، مردی پرسید، چرا این دعا را زیاد تکرار می کنی، گفت: اگر حرص و بخل در انسان ریشه دوانید، به ظلم وسرکشی و قطع صله ی رحم و مراودت با مردان منتهی می شود٠

(فصل) : بخل و حسد دو نوع بیماری هستند که سبب می شوند تا نفس نسبت به چیز هایی که برای اومفید است بغض و کینه داشته وچیزهایی راکه برای او ضرر دارد دوست داشته باشد، به همین دلیل است که حسادت معمولاً باغضب همراه است٠شهوت وشهرت نیز دو نوع بیماری دیگراند که باعث می شوند نفس هر چه را که برایش ضررداشته باشد، دوست بدارد و نسبت به هر چیزی که برایش نفع داشته باشد، غضبناک شود٠ عشق بیماری‌ای است، نفسانی و هر زمان که قوی شود باعث بیمار شدن جسم نیز می شود.

وسوسه نیز یکی دیگر از بیماریهای قلب است که باعث می شود انسان نتواند بر تصمیماتش قاطع وپابرجا بایستد.

هدف کلی از بحث پیرامون بیماری قلب این است که قلب انسان به سبب این بیماری تغییر فطرت می دهد و در تشخیص خوب وبد دچار اشتباه می گردد ، خوب را بد وبد را خوب، ضرر را فایده و فایده را ضرر می پندارد و همچون کسی است که از لحاظ جسمی بیمار شده وهر چیزی را که برای بدنش ضرر دارد دوست می دارد.طوری که چیزی اگر از او دریغ شود ناراحت می شود واگر به او داده شود باز هم رو به افزایش می نهد. مانند کسیکه عاشق است . دیدن ، لمس کردن معشوقه و شنیدن صدای او باعث رنجش او می‌شود و او را منحرف می‌کند. حتی باتصور معشوقه اش ، شهوت رانی می کند وبیماریش را تسکین ولی افزایش می دهد. در حدیثی آمده است: «**إن الله يحمى عبده المؤمن الدنيا كما يحمى احدكم مريضه الطعام والشراب**» :(خداوند بنده ی مؤمنش را از دنیا پرستی برحذر می دارد همانطوریکه شما، بیمار خود را از آب و خوراک باز می‌دارید).در مناجات موسی (ع) که امام احمد (رح)آنرا در مسندش

در باب زهد از وهب بن جریر[۱۸] روایت کرده آمده است : (خداوند می فرماید: من بندگانم را از دنیا پرستی و یاد آن، منع کرده ام ، مانند چوپان دلسوزی که شترانش را از چراگاههای مهلك باز می دارد٠و من بندگانم را از آرام گرفتن در دنیا و عیش و نوش دنیا دور کرده ام ، مانند چوپان دلسوزی که شترانش را ازاستبل خراب دور می کند٠ و این بدانخاطر نیست که من نمی توانم دنیا را به آنها بدهم ، بلکه به خاطر این است که بندگانم سهم خود را از فضل و بزرگواری من بطورکامل دریافت بکنند.و اگرنه، دنیا پرستی مانع آن می شود، وهوا وهوس، دنیا پرستی را افزایش می دهد و شفای بیمار در نابودی مرض است که با زوال صفات نکوهیده از قلب ،بهبودی می یابد)٠

در مورد انگیزه ی عشق دو رأی وجود دارد: دسته ای می گویند: سرچشمه ی عشق ورزی اراده ونیت است و این سخن مشهور است.گروه دیگری می گوید: سرچشمه ی عشق ورزی، تصورات و وهم پردازی است، بگونه ای که معشوق در ذهن عاشق ،بمراتب بهتر از آنچه که هست تجلی پیدا می کند٠ این گروه می‌گویند: نباید

---

۱. او ***وهب بن جریر بن حازم الازدی ابوالعباس البصری*** است٠از پدرش وشعبه وحماد بن زید احادیث روایت کرده است٠ درسال ۲۰۷هـ٠ق دار فانی را وداع گفت٠

خداوند راعاشق یا معشوق توصیف کرد. گروه اول ، خدا را به معشوق بودن توصیف می کنند ۰در روایتی که ازعبدالواحدبن زید[۱۹] نقل شده که خداوند می فرماید :«**لا یزال عبدی یتقرب الی، یعشقنی واعشقه**» :(پیوسته بنده به سوی من نزدیک می‌شود. با من عشق می‌ورزد، من نیزبه او عشق می‌ورزم)، این سخن را بعضی از صوفیان است که جمهور علماءآنرا در مورد خدا قبول ندارند و این نوع الفاظ را شایسته‌ی خداوند نمی دانند، زیرا عشق بیانگر محبتی افراطی است در مورد کسی و این محبت دارای ظرفیت محدودی می باشد۰ بر خلاف محبت به الله که متعادل و نامحدود است. به همین خاطر می گویند که استفاده از کلمه‌ی «عشق» در مورد خدا به طور کلی ناشایست و نادرست می باشد. لفظ عشق غالباً از نظرعرفی به محبت انسان با زن یا پسر بچه، اطلا ق می شود و شامل محبت کردن به خانواده و صاحب پست و مقام و انبیاءو صالحین نمی شود۰ کلمه عشق متضمن انجام برخی اعمال حرام و خلاف عفت است از قبیل دست زدن و نگاه کردن به زن بیگانه و پسر بچه‌ی خوش قیافه و غیره.حتی محبت افراطی نسبت به همسر و کنیز خود بقدری که یاعث روا داشتن ظلم به

---

۱. ***عبدالواحد بن زیاد العبدی*** *نام دارد ۰درسال ۱۷۰ هـ۰ق فوت کرده است ۰*

همسر دیگر و یا منجر به ارتکاب کار حرام باشد ، جایز نیست.مثلا″ تن دادن به خواسته های غیر مشروع همسر خود که چه بسا دنیا و آخرت انسان را نابود می کنند مانند اینکه در اختیارش ثروتی بگذارد که او را منحرف سازد و یا در میراث برای او حق بیشتری قایل بشود و ۰۰۰ این است حال عشق حلال، پس عشق به زن بیگانه وپسر بچه ی زیبا که حرام است، انسان را دچار چه فسادهایی خواهد کرد؟!باید دانست که در انجام این گونه اعمال، مفاسد بیشماری نهفته است که هم دین و هم آبروی انسان را از بین می برد و عقل و جسم را نابود می گرداند چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿فَلاَ تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾ (احزاب/۳۲) :(ای همسران پیامبر صدایتان را نرم ونازک نکنید – با ادا واطوار سخن مگویید- که بیمار دلان چشم طمع به شما بدوزند) ۰

کسی که در قلبش بیماری شهوت باشد واز نگاه به چهره های زیبا متلذذ بشود، هر گاه مطلوب مورد نظرش را پیدا کند ، بیماری‌اش عود پیدا می نماید و در طلب و بدست آوردن مطلوب برمی آید . بر خلاف کسیکه از رسیدن به مطلوب مورد نظر دستش کوتاه باشد که نهایتا″ ناامیدی، یه تدریج از میزان عشق و محبتش می‌کاهد. اما اگر کسی به دام عشقی افتاد وعفت، پاکدامنی و صبر را پیشه کرد، این

شخص به خاطر تقوایی که برای خداااتخاذکرده پاداش داده می‌شود۰ چنانکه در حدیثی روایت شده که: «**إن من عشق فعف وصبر ثم مات كان شهيدا**» :(هر کس که عاشق شد و پس از آن عفت و پاکدامنی را پیشه کرد و صبرنمود، اگر در این حالت بمیرد شهید است)۰ البته این حدیث را یحیی القتات از مجاهد از عبدالله بن عباس بصورت مرفوع روایت کرده و حدیث صحیحی نیست۰ ولی این مسئله روشن و واضح است که چون کسی که از محرمات چشم پوشد و از نگاه حرام و سخن حرام و عمل حرام بپرهیزد و آنچه را در قلب دارد، بیان ننماید تا به سخن ناشایست یا عمل ناشایست منجرنشود، و بر رنجی که از عشق در دل دارد صبر بکند، چنین شخصی اهل تقوا به شمار می رود و نزد خداوند ، مستحق پاداش زیادی می‌شود. چنانکه ارشاد باریتعالی است:(**إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لاَ يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ**): (یوسف/۹۰) (بیگمان هر کس تقوی پیشه کند و- در برابر گرفتاریها ومصیبتها – شکیبایی واستقامت .ورزد – خداوند پاداش او را خواهد داد – چرا که خدا اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌گرداند).

و این قاعده در مورد حسادت و سایر بیماریهای قلب، صدق پیدا می کند۰ اگر نفس انسان تمایل به چیزی پیدا کرد که باعث ناراحتی و

خشم خدامی شود واو نفسش را به خاطر ترس از خدا از آن کار منع بکند،مشمول بشارتی می شود که در این آیه بیان شده است: **(وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنْ الْهَوَى(۴۰)فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى)** (نازعات/٤٠و٤١) :(واما آن کسی که از جاه ومقام پروردگار خود ترسیده باشد ونفس را ازهوا وهوس باز داشته باشد قطعا بهشت جایگاه او است).

نفس اگر چیزی را دوست بدارد ، انساند سعی می کند آنرا بد ست آورد ، حتی دست به انجام بعضی کارها می زندتا زمینه ی حصول آنرا فراهم بکند. کسی که محبت زشت و ناجایز یا بغض و کینه ای را در دل داشته باشد و آنها را به دایره ی عمل درآورد گناهکار می شود، مثلاً شخصی را از روی حسد، دوست ندارد و حق او را ضایع می‌کند و در حق او دشمنی روا می‌دارد، یا شخصی را بیش از اندازه دوست دارد و به خاطراو حرامی را انجام می دهد یا واجبی راترک می‌کند.و چیزهایی را بخاطر مشابهت با او دوست می‌دارد ، چنانکه کسی گفته است:

أحب لحبها السودان حتی أحـب لها سـود الکـلاب

یعنی: بخاطر دوستی اوتمام سیاه پوستان و حتی و سگان سیاه را دوست می دارم.

شاعربخاطر اینکه زن سیاه رنگی را دوست دارد، بخاطر معشوقه اش حتی جنس سیاه سگها را نیز دوست دارد! اینها بیماریهای قلب هستند که از تصوّرات و ارادات فاسد قلبی سرچشمه می گیرند. از خداوند خواستاریم تا قلبها یمان را از هر دردی شفا دهد نیز از منکرات و اخلا قیّات زشت و ناپسند به او پناه می بریم. زیرا قلب برای دوست داشتن خدااست و این فطرتی ا ست که خداوند بندگانش را بر آن خلق کرده است، همچنانکه پیامبر (ص) می‌فرماید: «**کل مولود یولد علی الفطرة ، فابواه یهودانه او ینصرانه او یمجسانه، کما تنتج البهیمة بهیمة جمعاء هل تحسون فیها من جدعاء**»: (هر انسانی بر فطرت خدا شناسی متولد می‌شود . ولی پدر و مادرش او را یهودی، مسیحی یا مجوسی می‌کنند، همانطور که بچه‌ی حیوان به طور سالم به دنیا می آید ولی بعداً دچارنقص عضو می‌گردد). ابوهریره (رض) بعد از روایت این حدیث گفت :[اگر دوست دارید این آیه را بخوانید **(فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لاَ تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ)** (روم/۳۰) :(این سرشتی است که خداوند مردمان را برآن سرشته است، نباید سرشت

خدا را تغیر داد – آن را ازخداگرایی به کفرگرایی وازدینداری به بی دینی وازراسترویی به کجرویی کشاند-) (متفق علیه).

خداوند بند گانش را براساس محبت وعبادت و یگانگی خود آفریده است . اگر فطرت وجودی انسان آزاد گذاشته شود تا رشد بیابد، خواهیم دیدکه خدا را می شناسد و محبت خدا در دلش جای دارد۰ ولی متاسفانه فطرتهای پاک بخاطررشد در فضاهای ناپاک و ناخالص، حالت اصلی خود را از دست می دهد و یه یهودیان و انصار و...گرایش پیدا میکند. البته اگر بخواهد ، دوباره به همان فطرت اصیل خود می رسد.

پیامبران(ع) برای تغییر و تحول فطرت و سوق دادن آن به سوی فطرتی جدید نیامده اند بلکه برای تثبیت ایمانها و بازگرداندن بشر به سوی فطرت اصیل شان مبعوث شده اند۰

اگر در قلب انسان، محبت خالص خدا، جای بگیرد، دیگر دچار محبت خالص نسبت به غیر خدا نمی شود، چه برسد به اینکه دچار محبت نسبت به معشوق شود۰ یقینا" وقتی که قلب مبتلا به عشق معشوقه ای شد، از محبتش نسبت به خدا کاسته می‌شود۰ بخاطر همین محبت خالصانه بود که یوسف را خداوندحفاظت نمود: (کَذَلِکَ

لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ) (یوسف /۲٤) :(ما این چنین کردیم – ودر حفظ وی در همه‌ی مراحل کوشیدیم – تا بلا و زنا را از او دور سازیم. چرا که او از بندگان پاکیزه و برگزیده‌ی ما بود).

اما زن عزیز- زلیخا- و زنان قومش مشرک بودند، به همین دلیل دچارعشق یوسف گشتند. و باید دانست که انسان بر اثر نقص در توحید و ایمان گرفتار این نوع عشقهای کاذب می گردد.

زیرا قلبی که سرشار از ایمان به خدا باشد و همواره به سوی او رجوع داشته و از خدا بترسد ، در اینگونه موارد ، دو چیز مانع از این می شود که سقوط بکند: یکی توبه و بازگشت به سوی الله که از هر عشق و محبتی طعم و لذت بیشتری دارد . و محبت خدا در دل ، بر سایر محبتها پیروز می شود

دوم: ترس از خداوند.زیرا ترس در نقطه مقابل عشق قرار دارد و جلوی آن را می گیرد. هر کس که مسأله ای را دوست داشته باشد – ازروی عشق یا به غیرعشق - سپس نسبت به مسئله ای دیگر در او محبت بیشتری به وجود بیاید این محبت نسبت به مسأله ی دوم، او را ازابراز محبت نسبت به مسأله ی اول باز می دارد ویا به دلیل ترس از

حصول ضرری که به سبب ابراز محبت نسبت به کسی ممکن است برایش پیش بیاید از آن محبت دست می کشد

با بررسی مواردیاد شده به این نتیجه می رسیم که هروقت خداوند در دل بنده از هر کسی دیگر دوست داشتنی تر باشد و بنده از خدا، بیشترازهرچیزدیگری بترسد، دردل چنین انسانی فقط محبت خدا جای می گیرد نه محبت کسی دیگر. مگر غفلتی پیش بیاید و میزان محبت و ترسش از خدا ضعیف گردد. چون ایمان به خدا با اطاعت کردن از دستورات الهی افزایش و با سرپیچی کردن از دستوراتش کاهش می‌یابد، پس هر زمان انسان بخاطر محبت و ترس خدا، اعمال شایسته انجام دهد و از گناهان دست بکشد، حبّش به خدا و ترسش از وی افزایش می‌یابد و محبت غیر خدا، از قلبش رخت می‌بندد. بیماری‌های جسمی نیز چنین‌اند، صحت و سلامتی بدن، با عوامل سودمند است و بیماری و درد به وسیله ی عوامل ضدآن از بین می رود. دارو عاملی است که بیماری جسمی را شفا می دهد.برای قلب نیز باید داروهایی باشد که امراض قلوب را از بین ببرد۰ صحت و سلامتی قلب با ایمان داشتن به خدا و توحیدکامل، حاصل می شود و با دوام توحید و یکتا پرستی پابرجا می ماند۰ایمان و علم سودمند و عمل صالح، لازم و ملزوم یکدیگر هستند وپایداری و سلامت قلب به همین

سه مورد بستگی داردکه در واقع غذا و داروی قلب نیز می‌باشند. چنانکه در حدیثی از عبدالله بن مسعود (رض) روایت است که فرمود :«ان کل آدب یحب ان تؤتی مأدبته وان مأدبة الله هی القرآن» :(هر مهماندار دوست دارد که غذای مهمانیش را بخورند. و مهمانی الله قرآن است).

همچنین قسمت آخر شب، و وقت اذان و اقامه و در سجده و بعد از نمازها و استغفار گفتن موارد دیگری از ضیافت خدا می‌باشند. استغفار و طلب آمرزش گناهان از خدا مسأله ا ی مهم وجدی است که باید ا نسا ن مسلمان به آن توجه داشته باشد .هر کس از خداوند طلب آمرزش گناهانش را بکند و توبه نماید، خداوند توبه و استغفارش رامی پذیرد و بجای گناه ومعصیت در نامه ء اعمالش نیکیها راثبت می نماید.[20]و باید پاره ای از اذکار و او را د مسنون را روزانه و هنگام خواب ، بخواند و صبر را پیشه گیرد و استوار بماند ، دیری نمی گذرد

---

۱ ·مترجم: *یکی از دلایل بارز این مسأله فرموده‌ی خداوند است :* ***(یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحاعسی ربکم ان یکفر عنکم سیئاتکم ویدخلکم جنات تجری من تحتهم الانهار:*** *ای مؤمنان به درگاه خداوند برگردید وتوبه ی خالصانه ای کنید، تا پروردگار گناهانتان را محو نماید ونابود سازد·وشما را به باغهای بهشتی داخل گرداند که از زیرآن رودبارها جاری است) (تحریم/۸)·*

تائیدات الهی شامل حالش شده، ایمان در دلش تثبیت می شود . وبر ادای نمازهای پنجگانه بصورت کامل چه ظاهراً و چه باطناً حریص باید بود. زیرا نماز پایه و ستون دین است.و جملهی: «**لا حول و لا قوة إلا بالله**» را ورد زبان سازد. یعنی از دست هیچ تلاش و توانی کاری ساخته نیست مگر به کمک الله.با گفتن این ورد بارهای سنگین ، سبک می‌گردد و ترس و وحشت از بین می‌رود. و نیز دعا و طلب را فراموش نکنیم زیرا دعای انسان مسلمان به شرطی که در آن عجله نداشته باشد مستجاب می شود. یعنی نگوید: هر چه دعا می‌کنم قبول نمی شود یا خدایا! من اینهمه دعا می‌کنم، و تو قبول نمی‌کنی، زیرا یکی از عوامل مهم درعدم اجابت دعا ، عجله کردن برای پذیرفتن دعا است.

و باید دانست که یاری خداوند و پیروزی در گرو صبر، و آرامش و راحتی پس از رنج و مشقت است و آسانی پس از تنگدستی و پریشانی است . و هیچکس حتی انبیاء نیزبه انجام و نتیجه ی خیر دست نیافته‌اند مگر با صبر.

پس حمد و ستایش برای خداوندی که خالق جهانیان است و حمد و منّت لایق اوست به دلیل نعمتی- اسلام و سنت رسول الله (ص)- که به بندگانش ارزانی داشته، آنچنان حمد و ستایشی که در

مقابل نعمتهای ظاهری - سلامتی جسم و چرخه ی طبیعی حیات - و باطنی - ایمان و خداپرستی - کافی و پاسخگو باشد و شایستگی ذات پاک خداوند را داشته باشد٠ ودرود و سلام خدا بر سرورمان، رسول گرامی اسلام، محمد بن عبدالله(ص) برآل و اصحابش بر زنان پاکش که مادران مؤمنان می‌باشند و بر پیروان واقعی آن رسول گرامی تا روز قیامت.

اضافات و تعلیقات محقق

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی نبینا محمد(ص) وعلی آله و صحبه وسلم.

در فصلهای گذشته ا شاره به این مسئله شد که صلاح حال انسان در عدل است و فسادش در ظلم، خداوند عادل است و مخلوقاتش را مکلف به انجام وبرقراری عدالت کرده است٠ صحت و سلامتی جسم در گرو سلامتی واعتدال اعضاء و جوارح نهفته و انحرافات و کجیهای حاصل شده در اعضاء بدن، باعث نقص جسم می شوند٠ استقامت و صلابت قلب نیز درگرو ایمان وعمل صالح است و با نبودآنها قلب دچار بیماری و نهایتاً مرگ می‌شود٠خداوند درچند جای قرآن در مورد بیماری قلب و مداوای آنها سخن به میان آورده

است، و در احادیث نبوی نیز به این مسئله اشارات زیادی شده است٠ خداوند در مورد منافقین می‌فرماید: **(فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمْ اللَّهُ مَرَضًا)** (بقره/١٠) :(دردلهایشان بیماری - حسودی وکینه توزی با مؤمنان – است وخداوند – نیز با یاری دادن وپیروزگرداندن حق – بیماری ایشان را فزونی می بخشد).

(فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِم): (مائده/٥٢). (می‌بینی کسانی که بیماری – ضعف، شک ونفاق – به دل دارند – در دوستی ویاری با یهودیان ومسیحیان– بر یگدیگر سبقت می گیرند)

(وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ(١۴)وَيُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ) (توبه/١٤و١٥) :(تا خداوند سینه های اهل ایمان را شفا بخشد – وبر دلهای زخمی ایشان مرهم نهد ودرد دیرینه ی اذیت وآزار کفار را از درون آنان بزداید).

(قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ) (یونس/٥٧) :(ازسوی پروردگارتان برای شما اندرزی – جهت رهنمود زندگی – ودرمانی برای چیزهایی که در سینه ها است – همچون کفرونفاق وکینه وستم ودشمنی با حق وحقیقت – آمده است).

(وَنُنَزِّلُ مِنْ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِين) (اسراء/۸۲) :(ماآیاتی از قرآن را فرو می‌فرستیم که مایه‌ی بهبودی — دلها از بیماری نادانی وگمراهی وپاک سازی درونها از کثافات هوا وهوس وتنگ چشمی — و رحمت مؤمنان است).

(قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءٌ) (فصلت/٤٤):(بگو: قرآن برای مؤمنان مایه ی راهنما یی وبهبودی است).

(فَلاَ تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ) (احزاب/۳۲) :(صدا را نرم ونازک نکنید که بیماردلان چشم طمع به شما بدوزند).

(لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ) (احزاب/٦٠) :(اگر منافقان وبیماردلان وکسانی که در مدینه — شایعات بی اساس واخبار دروغین پخش می‌کنند و– باعث اضطراب — مؤمنان وتزلزل دین ایشان — می‌گردند از کار خود دست نکشند تورا برضد ایشان می‌شورانیم وبرآنان مسلط می‌گردانیم).

(وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلاَّ غُرُورًا) (احزاب/۱۲) :(و — بیاد آورید - زمانی را که منافقن وآنان که در دلهایشان بیماری — نفاق — بود می گفتند: خدا

وپیامبرش جز وعده‌های دروغین به ما نداده‌اند**)**. پیامبر(ص) می‌فرماید: «**هلا سالوا اذا لم یعلموا فان شفاء العی السوال**»: (چرا اگر نمی‌دانند سؤا ل نمی‌کنند؟ زیرا شفای نادانی و جهالت سؤا ل کردن است).

در این حدیث پیامبر(ص)، یکی از عوامل مرض قلب را نادانی بیان کرده و سؤا ل کردن را سبب شفای آن نامیده است٠ مثلا" شخصی از استاد خود مساله ا ی را می پرسد. و پس از دریافت جواب می گوید:«**الآن شفیتنی یا الاستاذ**»: (شفایم دادی یا تشفی حاصل کردم). در صحیح بخاری از عبدالله بن مسعود (رضی‌الله‌عنهما) روایت شده است که فرمود: «**إن احدا لا یزال بخیر ما اتقی الله واذا شک فی تفسیر شیء سال رجلا فشفاه**»: (یعنی انسان همواره بر خیر بسر می‌برد که تقوای الهی داشته باشد ، واگر در تفسیر و فهم چیزی اشکال پیدا کرد از کسی سؤا ل بکند تا تشفی حاصل نماید).

آنچه که خداوند در بحث بیماری قلب و درمان وشفای آن مطرح کرده به منزله‌ی مردن، لال شدن، کر شدن و کور شدن قلب و یا زنده بودن، شنیدن، دیدن و تعقل قلب است. این افعال و صفاتی که بیان شد از لحاظ معنوی کلاً در مورد قلب ثابت است چون قلبی که ا یمان در آن جای دارد زنده است، حقایق را با چشم دل می‌بیند، می‌شنود و در

مورد آنها به تفکر می‌نشیند و قلبی که کفر و الحاد در آن جای دارد مرده است، حقایق را با چشم دل نمی بیند، نمی شنود و در مورد آنها به تفکر نمی‌نشیند.

بیماریهای بدن دو دسته‌اند

نوع اول : مختل شدن بدن بوسیله ی حساسیتها و عواطف.

نوع دوم : مختل شدن بدن ازحرکت طبیعی و اعمال ظاهری.هر دونوع بیماری باعث ایجاد درد و ناراحتی بدن می شوند ، همانطورکه با صحت و سلامتی آنها احساس لذت وشادابی حاصل می‌شود٠ و خداوند بندگانش را در مورد این نعمتها باز خواست خواهد کرد، چنانکه می‌فرماید: **﴿ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنْ النَّعِيمِ﴾** (تکاثر/۸) :(درآن روز از نازونعمت بازخواست خواهید شد**)**.

یعنی از شکر کردن وسپاس گزاری در مقابل این نعمتها پرسیده می‌شوید. تندرستی، احساس، عواطف متعادل و حرکت طبیعی اعضای بدن باعث شادابی و زمینه‌ی کامجوئی بهینه از نعمتها را فراهم می کند . پس لطف بردن و همچنین رنج کشیدن نتیجه‌ی بودن یا نبودن موارد یاد شده است ٠ همواره درد ورنج همراه بیماری وجود دارد و گاهی درد ورنج ، با چیزی تسکین می یابد ولی پس از مدتی وبا از بین رفتن

عامل تسکین زا، دوباره عود می‌کند پس برای معالجه نیاز به مداوای مستمر و طولا نی است تابیماری به کلی ریشه‌کن شود .

لذت بردن و درد کشیدن قلب، بزرگ‌تر و سخت‌تر از لذت بردن و درد کشیدن جسم است :وطبعا" بیماری قلب و مداوای آن بزرگتر و سختتر ازبیماری جسمی و مداوای آن است. گاهی بیماری قلب از شبهات وگمانها سر چشمه می گیرد .چنان که خداوند می‌فرماید: **(فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ)** (احزاب/۳۲): (که بیماردلان چشم طمع به شما بدوزند).

و الخرائطی در کتاب «**اعتلال القلوب بالاهواء**»می نویسد: در قلبهای منافقان مرض فسادعقیده واراده وجود دارد و در قلبهای مظلومان نیز دردی است که حاصل ظلم دیگران است و زمانی که مظلوم حقش را بگیرد تشفی حاصل می‌کند. چنان که خداوند می‌فرماید: **(وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ(۱۴) وَيُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ)** (توبه/١٤و١٥) :(وخداوند سینه های اهل ایمان را شفا می بخشد وکینه ها را ازدلهایشان بر می دارد).

خشم و کینه وقتی از دل بیرون می‌شود که درد و رنج بیرون بشود . مانند اینکه اگر کسی شنوائی و بینائی خود را از دست بدهد

چقدر رنج می برد و تا شنوائی و بینائی اش باز نگردد رنجش برطرف نخواهد شد . قلب انسان نیز عیناً همین حالت را دارد تا جایی که اکثر حق را نشنود و نبیند ودر موردآن تفکر نکند و نتواند بین خیر و شر، گمراهی وهدایت، حق و باطل تمیز حاصل نماید،به بزرگترین بیماری و رنج گرفتار شده است۰ بحث مزاج نیز چنین است، اگر شخصی اشتهای خوردن چیزهای مضر را پیدا کرد و به آنها معتاد شد، به عنوان مثال به خوردن خاك و گل معتاد شد، متحمل رنج فراوان می شود چون هم خوردن اینها مضر و درد آور است و هم از نخوردن آتها احساس درد و رنج می‌کند! لذا لازم است که او خود را مداوا بکند تا اشتهایش تعدیل بشود.همینطور است مساله ی قلب که اگر شیفته ی چیزی شد که برایش نفعی را دربر نداشت ، مانند : عشق ورزیدن به زنان بیگانه و به پست و مقام و مال و ثروت ، و با نرسیدن به این معشوقها، احساس عدم موفقیت و سرافکندگی و شکست میکندو در صورت رسیدن به آنها نیز متضرر می شود . از اینرو لازم است که قلب ، مداوا بشود تا سلامتی طبیعی خود را بازیابد.

بغض و کینه ی حسود نسبت به نعمتها یی که خداوند به شخص محسود (کسی که مورد حسد واقع شده) داده نیز مثل بغض وکینه ی شخص بیمار ا ست که مزاج و سلیقه اش نسبت به آب و غذا تغییر

کرده است و اگر کسی دیگر در حضور وی آب و غذا بخورد نگران می شود . حسود نیز توانایی دیدن نعمتهای الهی را بر کسی دیگر ندارد.

پس حب و بغض نیز وقتی خارج از حد اعتدال باشد، مثل شهوت و نفرت می شوندکه از اعتدال بیرون بشوند و کور بودن و لال بودن قلب نسبت به دیدن حقایق و تشخیص بین آنچه که برای قلب نفع دارد و آنچه برایش ضرر دارد ، مثل کور بودن و لال بودن جسم از دیدن امور دنیایی وسخن گفتن درباره ی آنها و تشخیص بین آنچه که برای جسم نفع دارد و آنچه که برایش ضرر دارد می‌باشد. همانطور که نا بینا بر باز یافتن بینائی خود ، احساس شادی و سرور زیادمی کند، قلب نیزبا بیدار شدن و باز شدن چشم بصیرتش برای دیدن حقایق ، بی نهایت شاداب میگردد. زیرا باز شدن چشمهای ظاهری با باز شدن چشم دل ، قابل مقایسه نیست، و مقایسه ای را که ما مطرح کردیم تشبیهی بیش نیست که بخاطر درک بهتر مطلب بیان کردیم. چنانکه خداوند می‌فرماید: (**وَنُنَزِّلُ مِنْ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلاَ يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلاَّ خَسَارًا**) (اسراء/۸۲) :(ما آیاتی ازقرآن را فرو می فرستیم که مایه ی بهبودی – دلها از انواع بیماری – ورحمت مؤمنان –

به سبب در برداشتن ایمان ورهنمودهای پرخیروبرکت خداوند — است ٠ولی برستمگران جززیان نمی‌افزاید).

البته برای کسی شفا است که بر داروی آن اعتماد بکند که یقینا" مومنان برآن اعتماد می کنند و دارویش را مرهم دردهایشان می نمایند. . همانطور که جسم بوسیله ی مختل شدن قوای طبیعی ، بیمار و ناتوان می‌شود، قلب نیز با ایجاد اختلال در حب و بغض و پیروی از هواهای نفسانی، بیمار میگردد چنانکه خداوند می‌فرماید: (وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنْ اللَّهِ) (قصص/۵۰): (چه کسی گمراهتروسرگشته ترازآن کسی است که ازهوا وهوس خود پیروی کند، بدون اینکه رهنمودی ازجانب خدا — بدان شده — باشد).

(بَلْ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ) (روم/۲۹) :(بلکه ستمگران ازهوا وهوس خود بدون علم وآگاهی پیروی می کنند).

همچنانکه جسم انسان اگر هر آنچه را که جسمش دوست دارد بدون گوش دادن به قول پزشك ا نجام دهد از حالت صحت و سلامتی خود بیرون می‌آید، قلب نیز اگر همواره از هوا و هوس پیروی نماید از خط اعتدال بیرون می‌شود و دچار بیماری می‌شود٠ همچنانکه اگر انسان بیماری که نادان باشد و هر آنچه را که اشتها بکند بخورد و

هیچ گونه اجتناب و پرهیزی را رعایت نکند. و از تناول و استفاده از داروهای تلخ خودداری نماید چقدر متحمل ضرر و زیان می شود ،عینا" کسیکه در مقابل داروهای شفا بخش قلب چنین رویه ای داشته باشد و به گناهان و لذتهای فانی دنیا و هر آنچه که نفسش تقاضا بکند برسد ،نهایتا" متحمل ضرر وزیان زیادی می شودو در آخرت نیز نصیبی جز دوزخ و عذابهای الهی ندارد.

تقوا: یعنی پرهیز کردن از هرچیز مضر و انجام دادن هر عمل سودمند. پس تقوا یعنی عمل کردن به هر چه که مظهر سود و نفع و سلامتی است و دوری کردن از کلیّه ی مظاهرمضر و زشت . و معنای تقوا از نظر شرعی نیز در راستای معنای لغوی آن است. تقوا از نظر شرعی یعنی انجام واجبات، مستحبات و ترک مکروهات و منهیّا ت. چنانکه، تقوای الهی در قرآن بعنوان یکی از بحثهای اساسی ایمان، مطرح شده است و خداوند از ایمان داران خواسته است که تقوا را رعایت کنند و در حالتی بمیرند که دارای تقواباشند[21] . از بارزترین

---

۱. مترجم: خداوند می فرماید*(**یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن الا وانتم مسلمون** : ای کسانی که ایمان آورده اید آنچنان که شایسته ی خداوند است ازاو بترسید – با انجام واجبات ودوری ازمنهیّات گوهر تقوا را به دامن گیرید – وشما نمیرید مگرآنکه درحالت مرگ مسلمان باشید وبرمسلمانی بمیرید) (آل عمران/۱۰۲)*۰

نشانه های تقوا این است که ا نسان خود را به الله بسپارد، یعنی آنچه را که خدا دستور داده انجام دهد و آنچه را نهی کرده، انجام ندهد. و تشخیص خیر و شر امور را به خدای بزرگ واگذار کند۰ چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَكُمْ وَعَسى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ﴾ (بقره/٢١٦) :(جهاد بر شما واجب گشته است وحال آنکه آن برشما سخت می آید، لیکن چه بسا چیزی را دوست نمی دارید وآن چیز برای شما نیک باشد وچه بسا چیزی را دوست داشته باشید وآن چیز برای شما بد باشد).

﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنْ الْهَوَى(۴۰)فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى﴾ (نازعات/٤٠و٤١): و اما آن کس که ازجاه ومقام پروردگار خود ترسیده باشد ونفسش را ازهوا وهوس بازداشته باشد قطعاً بهشت جایگاه اواست.

﴿وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ﴾ (انفال/٧) :(شما دوست می داشتید دسته ای در جهاد نصیب شما گردد که ازقدرت وقوت چندانی برخوردارنیست).

عدم رعایت تقوای الهی باعث ضررمند شدن در دنیا و قیامت می‌شود۰ در اینجا لازم است به این مسئله اشاره شود،همانطور که انسان باید خود را از چیزهایی که سبب بیمار شدن جسمش می شود باز دارد و اگر دچاربیماری شد بایدبرای مداوا تلاش نماید، در مورد قلب نیز چنین است که باید از صحت و سلامتی قلب مواظبت بعمل آید و در صورت پدید آمدن بیماری به فکر مداوای آن باشد تا گسترش نیابد۰تقویت علم و تقویت ایمان به خداو تفکر و انجام عبادات مشروع از اسباب مهم نگهداری قلب بوده و جهالت و ضعف ایمان و سستی در انجام عبادات ، اسباب عدم نگهداری وعدم مواظبت قلب می باشند. و هر بیماری را باید با نقطه‌ی مقابل آن مداوا کرد، مثلاً شبهات را باید با دلایل روشن و محبت باطل را با محبت حق مداوا نمود. به همین دلیل است که یحیی بن عمار می گفت: علوم بر پنج دسته اند: علمی که باعث حیات و زنده ماندن دین می شودکه همان علم توحیدو عقیده ی صحیح است و علمی که غذای دین است، همان تفکر و تعقل در معنای قرآن و احادیث است وعلمی که درمان دین است، علم فتوی و شریعت است و علمی که بلای دین است، و همان بدعتهائی است که ساخته اند. و علمی که از بین برنده ی دین است و آن علم سحر و ساحری و کهانت است)۰

قلب بر فطرتی صحیح و درست خلق شده و درهرآدمی فطرتی الهی بودیعه گذاشته شده است تا انسان با بکارگیری آن، فطرت و نیروی درونی خود را از حالت بالقوه به حالت بالفعل درآورد. ولی دراثر ناملایمات محیطی که مهمترین آنها همان چیزی است که پیامبر(ص) درحدیث مبارکش به آن اشاره فرموده فطرت، دچار انحراف و گمراهی می شود. پیامبر(ص) می فرماید: «**کل مولود یولد علی الفطرة فابواه یهودانه او ینصرانه او یمجسانه کما تنتج البهیمة بهیمة جمعاء هل تحسون فیها من جدعاء**»: (هرمولود بر فطرت خداشناسی متولد می شود. ولی پدر ومادرش بعداً او را یهودی، مسیحی یا مجوسی می کنند.همانطور که بچه ی حیوان، به طور سالم به دنیا می آید ولی بعداً بچه اش دچار نقص عضو می‌گردد). و خداوند دراین باره می فرماید: **(وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ(۲۶)وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ الأَعْلَى فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ)** (روم/٢٦و۲۷) :(هر که وهرچه در آسمانها وزمین است ازآن خداست وجملگی فرمانبرداراوهستند، اوست که آفرینش را آغاز کرده است وسپس آن را باز می گرداند واین برای اوآسانتراست – زیرا کسی که بتواند کاری را در آغاز

انجام دهد، قدرت براعاده ی آن را نیز دارد – بالاترین وصف در آسمانها وزمین متعلق به خدا است).

(بَلْ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ(۲۹)فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لاَ تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ) (روم/۲۹و۳۰)

ترجمه: «مشرکان ستمگر برای شرک ورزی خود دلیلی ندارند و بلکه ستمگران ازهوا وهوس خود بدون علم وآگاهی پیروی می کنند.چه کسی می تواند کسانی را که خداوند آنها را گمراه کرده باشد هدایت نماید؟ اصلاً برای ایشان هیچ یارویاوری نخواهد بود.روی خود را خالصانه متوجه آئین اسلام کن این سرشتی است که خداوند مردمان را برآن سرشته است.نباید سرشت خدا را تغییر داد وآن را ازخداگرایی به کفرگرایی، از دینداری به بی دینی، وازراسترویی به کجرویی کشاند این است دین وآئین محکم واستوار، ولیکن اکثر مردم نمی دانند».

در این آیات خداوند این نقطه را خاطر نشان می‌سازد که بندگانش را بر فطرت خداشناسی و اینکه با تمام وجود بوسیله‌ی توحید

و عبادت به سوی خداوند متوجه بشوند آفریده است. و این همان حرکت طبیعی و فطری قلب است که اگر در راستای خلقتش سوق داده شود در مسیر کمال قرار می گیرد ولی اگربرخلاف فطرت ،حرکت بکند، در عکس مسیر کمال قرار گرفته دچار هلاکت و نابودی می‌شود. بی‌تردید فطرت سالم برای ادامه‌ی حیاتش نیاز مبرم به آب و آذوقه داردکه آن چیزی جز علم، عمل و ایمان نیست. چنانکه پیامبر(ص) در حدیث ابن مسعود (رض) می‌فرماید : «**ان کل آدب یحب ان تؤتی مأدبته وان مأدبة الله هی القرآن**» :(هر مهمانداری دوست دارد که غذای مهمانیش را بخورند، و غذای مهمانی الله، قرآن است)٠

خداوند قرآن را از آسمان برای شفای دلهای مؤمنان و وسیله ای برای رسیدن به حق نازل کرده است . بی تردید در این میان تلاشهایی توسط برخی انسانهای ناباب صورت می گیرد تا رابطه ی انسان با خدا را تیره سازد که صبر و استقانت در مقابل اینگونه مصیبتها مانند صبر در مقابل مصیبتهای جسمی ، اجر و پاداش فراوان دارد. چنانکه پیامبر(ص) می‌فرماید: «**ما یصیب المومن من وصب ولا نصب ولا هم ولا حزن ولا اذی – حتی الشوکة یشاکها – الا کفرالله بها خطایاه**»: (به

انسان مومن هیچ اندوه و خستگی‌ای نمی‌رسد حتی خاری که در وجودش می‌گسلد، مگر اینکه کفاره‌ی گناهانش می‌گردد). وخداوند می‌فرماید:

(مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ) (نساء/ **۱۲۳**): هرکس کار بدی کند دربرابرآن کیفر داده می شود. اگر کسی در این دنیا گناهانش پاک نشود نیازمند این است که در آخرت گناهانش پاک شودکه پاکی گناهان در آنجا با عذاب خداست٠

وقتی بگوئیم خدایا بر فلانی رحم کن . خداوند می گوید : همینکه او را بیمار کرده‌ام ، بر او رحم نموده ام . و همچنین پیامبر(ص) می‌فرماید: «**المرض حطة، يحط الخطايا عن صاحبه كما تحط الشجرة اليابسة ورقها**»: (بیماری فروریزنده است، گناهان را همانطوری فرو می ریزد که درخت خشکیده برگهایش را فرو می‌ریزد) در مورد برخی از بیماریهای جسمی آمده که اگر انسان به سبب آنها بمیرد، شهید است، مانند: شکم درد، طاعون، سینه پهلو، و همچنین مردن به سبب غرق شدن، سوختن و انهدام چیزی برروی انسان.البته اینها از نظر احکام دنیا شهید، محسوب نمی شوند ولی در آخرت به آنها پاداش شهادت داده می شود . در بیماری های قلب و معنوی اگر

کسی صبر را پیشه سازد و به سبب آنها بمیرد ، شهید است . مانند : ترسی که در میدان نبرد به انسان دست می‌دهد.

باید دانست که بخل و ترس از بیماریهای قلب محسوب می‌شوند که اگر قلب تن به آنها بدهد، دچار رنج و مصیبت می‌شود واگر به آنها توجه ننماید آرام می‌گیرد.

در آخر باید اشاره کرد که قلب انسان مؤمن همواره در معرض حملات شیطان و وسوسه هایش می باشد . و هر آن،احتمال می رود که دچار انواع بیماریها بشود، از اینرو باید شدیدا" مواظب بود . و تنها راه مواظبت و نگهداری قلب این است که علم قرآن و سنتهای صحیح رسول الله فرا گرفته و به آنها عمل بشود.

والحمد لله رب العالمین وصلی الله علی نبینامحمد(ص)
وعلی آله وصحبه أجمعین

منابع استفاده شده در ترجمه

۰۱تفسیر القرآن العظیم ؛ ابوالفداء اسماعیل ابن کثیر

۰۲تفسیرایسرالتفاسیر ؛ ابوبکربن جابرالجزائری

۰۳تفسیر جلالین ؛ جلال الدین سیوطی وجلال الدین محلی

۰٤ تفسیرنور ؛ دکترمصطفی خرمدل

۰۵صحیح مسلم ؛ بشرح امام نووی

۰٦معارج القبول ؛ حافظ حکمی

۰۷التاج الجامع للاصول ؛ منصورعلی ناصف

۰۸ریاض الصالحین ؛ امام نووی

۰۹اللولووالمرجان ؛ محمد فواد عبدالباقی

۱۰مختارالصحاح ؛ محمد بن ابی بکر عبدالقادر الرازی

۱۱فرهنگ لغت المنجد ؛ محمد بندرریگی

۱۲فرهنگ لغت نوین ؛ مصطفی طباطبایی